میکروفیلم تهیه شد

فهرست شد

فهرست شد و مرحله

کتابخانه [آستان] قدس

اسم کتاب منتخب کلیله و دمنه فارسی
مصنف علی اصغر حکمت
مؤلف
خطی نستعلیق ۱۲ سطری
چاپی
سال چاپ یا تحریر ۱۳۴۱ ه‍ ق عدد اوراق ۶۴ برگ
جز کتب ادبیات شماره
شمارهٔ عمومی ۸۹۷۹ شماره قبض
واقف علی اصغر حکمت تاریخ وقف مهرماه ۱۳۴۰
طول ۱۷ عرض ۲۱ گنجه

باز بین شد
خ ۱۳۵۳

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

بسمه تعالی
شماره ۵۷ کتب (موقوفه) خاندان حکمت
اهدائی علی اصغر حکمت
بکتابخانه آستان قدس رضوی علیه‌السلام
مهر ماه ۱۳۴۰

اسم کتاب منتخب کلیله و دمنه
چاپی یا خطی خطی
اثر علی اصغر حکمت خط خانم فرخ حکمت
تاریخ ۱۳۴۱ ه‍ ق
ملاحظات

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

۲۱۰۹۱
۵۱۷
کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

منتخب کلیله و دمنه

قسمت اول منتخب اخلاق

از کلیله دمنه بهرامشاهی اثر خامه ادیب کاتب معروف نظام الدین ابو المعالی نصر الله ابن عبد الحمید —

— انتخاب و گلچین شد —

بتاریخ پنجشنبه ۲۲ جمادی الاولی سنه ۱۳۳۱

شروع به تحریر شد

بازبینی شد ۱۳۵۳ خ
سال ۱۳۴۸ محمد شیدی
بازبینی شد

بسم الله الرحمن الرحیم

باب اول ابتداء کلیله

(۱) بر مردمان واجب است که در کسب علم کوشند و فهم در آن معتبر دانند که طلب علم و ساختن توشهٔ آخرت از مهمات است و زنده را از دانش و کردار نیک چاره نیست. و نیز نور ادب دل را زنده کند و داروی تجربت مردم را از هلاک جهل برهاند ـ چنانکه جمال خورشید روی زمین را منوّر گرداند ـ و آب زندگانی عمر جاوید دهد ـ و علم به کردار نیک جمال گیرد که میوهٔ درخت دانش نیکوکاری و کم آزاری است ـ و هر که علم بداند و بدان کار نکند بمنزلت کسی باشد که مخافت راهی را میشناسد اما ارتکاب کند تا بقتل و غارت مبتلا گردد ـ یا بیماری که مضرت خوردنیها میداند همچنان

بر آن اقدام مینماید تا بعرض تلف افتد ـ و هر آینه آنکس که زشتی کار بشناسد اگر خویشتن در آن افکند نشانهٔ تیر ملامت شود ـ

(۲) فایده در تعلّم حرمت ذات و عزت نفس است. پس تعلیم دیگران اگر بافادت دیگران مشغول شود و در نصیب خویش غفلت ورزد همچون چشمه باشد که از آب او همگنان را منفعت حاصل میاید و او از آن بی خبر

(۳) از دو چیز نخست خود را باید مستظهر گرداند پس دیگران را ایثار کند علم . و مال . یعنی چون وجوه تجارب معلوم گشت اول در تهذیب اخلاق خویش باید کوشید . آنگاه دیگران را بر آن باعث باید بود ـ

(۴) عاقل باید که در فاتحت کارها نهایت اغراض خویش پیش چشم آرد و ببیند از آنکه قدم در راه نهد مقصود معیّن گرداند ـ والا واسطهٔ آن بحیرت کشد و خاتمت بهلاکت و ندامت انجامد ـ

(۵) بحال خردمند آن لایق تر که همیشه طلب آخرت را بر دنیا مقدم دارد ـ چه هر که همت او از دنیا قاصر باشد حسرت او بوقت مفارقت اندک

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازرسی شد

بود . ونیز آنکه سعی برای آخرت کند مرادهای دنیا به تبعیت بیابد و حیات ابد او را بدست آید - وآنکه سعی برای مصالح دنیا مصروف دارد زندگانی بروی وبال باشد و از صواب آخرت باز ماند —

(۶) کوشش اهل عالم در اداراک سه مراد ستوده است . ساختن توشهٔ آخرت . وتمهید اسباب معیشت . و نگاهداشتن میان خود و مردمان بکم آزاری و ترک اذیت — دیسندیده تر افعال و اخلاق مردمان تقوی است . وکسب مال از وجه حلال —

(۷) هرچند در هیچ حال از رحمت آفریدگار عز اسمه و مساعدت روزگار نومید نشاید بود . ونیز بر آن اعتماد کلی کردن و کوشش فروگذاشتن از خرد و رأی راست دور افتد که امداد خیرات واقسام سعادات بدان نزدیکتر که در کارها ثابت قدم باشد و در مکاسب جد و جهد لازم شمرد . واگر چنانکه از بازگونگی روزگار کاهلی بدرجه رسد یا غافلی رتبتی

باید بدان التفات ننماید واقتدا خویش بدو درست نشناسد که نیک‌بخت و دولت یار آن تواند بود که تعقل و اقتدا بخردمندان و مقبلان واجب بیند . تا به هیچ وقت از مقام توکل دور نماند . واز فضیلت مجاهدت بی بهره نگردد —

تقلید کردن

(۸) نیکوتر آنکه سیرت‌های گذشتگان را امام سازد و تجارب متقدمان را دستور عادت خویش گرداند . که اگر در هر باب ممارست خویش معتبر دارد همه عمر در محنت گذارد - با آنچه گویند که در هر زیانی زیرکی است لیکن از وجه قیاس آن نیکوتر که زیان دیگران را دیده باشد وسود تجارب ایشان برداشته چه اگر از این طریق عدول افتد هر روز مکروهی یابد چون در تجارب اتساق حاصل آید وقت رحلت باشد —

امام = پیشوا

فراهم آمدن و تمام شدن

(۹) هر جانوری که در این کارها اهمال نماید از استقامت معیشت محروم ماند . و آن آفت که یاد کرده می‌آید ۱ ضایع گذرانیدن فرصت ۲ کاهلی در موضع حاجت ۳ تصدیق اخباری که محتمل صدق

وکذب باشد وقیاس آن بر سخنان نامعقول و بذیرفتن
۳ دروغ راست مانند — آن باستبداد رای ۴ والتفات نمودن بجوینک نمام
۵ ورنجانیدن اهل و تبع بقول مضرب فتان ۶ ورد
کرد آن رنگ بر عاقلات و تضیع منفعتی از آنجهت ۷.
ورفتن بر اثر هوا که عاقل را هیچ ضرر و سهو چون تبع هوا
نیست ۸ و گردانیدن پای از عرصهٔ یقین ۹ و فرو نهادن
۵ جای وزیدن باد — پای امل در مهب شکوک و منزل ظنون زیرا که ادیان
۶ دوزخ — بیشتر از راه هوا در هاویه شوند —.

(۱۰) هرگاه که حوادث بر عاقل محیط شود باید که در پناه صواب رود
و بر خطا اصرار ننماید و از اثبات عزم و حسن عهد نام نکند
چه هر که بر عمیا در راه مجهول رود و از راه راست و شارع عام دور
افتد هر چند بیشتر رود بگمراهی نزدیکتر باشد —.

(۱۱) بر خردمند واجب است که بقضاهای آسمانی رضا دهد و بدان ایمان

آرد و جانب حزم را هم مهمل نگذارد و در عموم احوال از غفلت و کاهلی
تجنب واجب شناسد و هر کار که مانند آن بر خویشتن نپسندد در حق
دیگران روا ندارد که لاشک هر کرداری را پاداشتی است. و چون مهلت
برسید و وقت فراز آمد هر آینه دیدنی باشد و در آن تقدیم و تاخیر
صورت نبندد —.

— باب دویم برزویه طبیب

(۱) خردمند چگونه آرزوی چیزی کند که رنج و تعب آن بسیار باشد و
انتفاع و استمتاع از آن اندک — و اگر در عاقبت کار راه هجرت سوی
گور فکرتی شافی واجب داری حرص و شره این عالم فانی بر تو
بسر آید و قوی تر آسیبی در کارهای دنیا مشارکت مشتی دون عاجز است
که بدان مغرور گشته اند — از این اندیشهٔ ناصواب درگذر — و همت
برالتماس به ثواب آخرت مقصور گردان که راه مخوف است و رفیقان

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

ناموافق و رحلت نزدیک و هنگام حرکت نامعلوم —.

(۲) بصحبت دوستان و برادران مناز و بر وصل ایشان حریص مباش
که سور آن از شیون قاصر است . و اندوه آن بر شادی راجح
با این همه درد فراق بر اثر و سوز هجران منتظر — و نیز شاید بود
که کسی را برای فراق اهل و فرزندان و تمهید اسباب معیشت ایشان بجمع
مال حاجت افتد و ذات خویش را فدای آن داشته آید . و راست
آنرا ماند که عطر بر آتش نهد و فواید نصیب آن بدیگران برسد و جرم آن
سوخته شود —.

(۳) با خود گفتم اگر بر دین اسلاف بی ایقان و یقین ثبات کنم همچون آن
جادو باشم که بر آن نابکاری مواظبت مینماید و به تبع سلف رستگاری
طمع میدارد — و اگر دیگر باز در طلب ایستم عمر وفا نمیکند که اجل نزدیک
است — و اگر در حیرت روزگار گذارم فرصت فایت گردد و ناساخته
رحلت باید کرد — صواب من آنست که بر مواظبت و ملازمت اعمال خیر که

زبدهٔ همه ادیان است اقتصار نمایم — و بر آنچه ستوده عقل و پسندیدهٔ طبع
است اقبال کنم — پس از رنجانیدن جانوران و کشتن مردمان و کبر
و خیانت و دزدی احتراز نمودم و فرج از ناشایست بازداشتم
و از هوای زنان اعراض کلی کردم و زبان از دروغ و فحش و بهتان
بسته گردانیدم و از ایذاء مردمان و دوستی دنیا و جادوئی و
دیگر منکرات پرهیز واجب دیدم و تمنی رنج غیر از دل دور انداختم —
و در معنی بعث و قیامت و ثواب و عقاب بر سبیل افترا هیچ چیز نگفتم —
و از بدان ببریدم و به نیکان پیوستم و رفیق خویش صلاح و عفاف را
ساختم که هیچ یار و قرین چون صلاح نیست —.

(۴) کسب از جائی که همت به توفیق آسمانی آراسته باشد آسان دست
دهد و به هیچ انفاق کم نیاید — و اگر در استعمال بود کهن نشود — بلکه هر روز زیادت
طراوت گیرد — و از پادشاهان ترسیدن همی صورت نه بندد و آب و
آتش و دد و سباع و دیگر موذیان را در آن اثری ممکن نگردد — و اگر کسی

از آن اعراض نماید و حلاوت عاجل او را از کسب خیرات و ادخار حسنات باز دارد و عمر و مال خویش را در مرادهای جهانی نفقه کند آخر روز متحیر بماند روزگار ضایع و مال هدر و جواهر پریشان و مؤونت باقی —.

مؤونت = رنج و تعب

{۵} چون محاسن صلاح بر این جمله در ضمیر متمکن شد خواستم تا بعبادات متحلی گردم تا شعار و دثار من متناسب باشد و ظاهر و باطن من به علم و عمل آراسته گردد - چه تعبد و تعفف در دفع شر جوشنی عظیم است - و در جذب خیر کمندی دراز - و اگر خشکی در راه افتد و یا بالائی تند پیش آید بدان تمسک توان نمود — و یکی از ثمرات نیکوئی آن است که از حیرت فنا و زوال دنیا فارغ توان زیست —.

شعار = جامهٔ زیرینکه به بدن چسبیده باشد

دثار = جامهٔ روئین که برزبر شعار پوشند

{۶} هرگاه که متقی در کار این جهان گذرند و تاملی کند هرآینه مقابح آن را بنظر بصیرت ببیند و همت بر کم آزاری و به پیراستن راه آخرت مقصور گردد - و از سر شهوت برخیزد — و به قضا رضا دهد تا غم کم خورد —

دنیا را طلاق دهد = تا از تبعات آن برهد - و پاکیزگی ذات حاصل آید — و به ترک حسد بکوشد تا در دلها محبوب گردد — و سخاوت را بر خود آشنا گرداند - تا از حسرت مفارقت متاع غرور مسلم ماند — و کارها بر قضیت عقل پردازد - تا از پشیمانی فارغ آید — و با یاد آخرت الفت گیرد - تا فانی و متواضع گردد — و عواقب عزیمت پیش چشم آرد - تا پای در سنگ نیاید — مردمان را نترساند - تا ایمن زید —.

تبعات = عاقبت اندیشی در پیش آمد بد

قضیت = حکم

{۷} نعمت های این جهانی چون روشنی برق است بی دوام و ثبات و با این همه مانند آب شور هرچند بیش خورده شود تشنگی غالب تر گردد — و چون خمرهٔ شهد مسموم که چشیدن آن کام خوش کند لیکن عاقبت هلاک کند و چون خوابی نیکو که دیده آید بیشک دل بگشاید - اما پس از بیداری بجز تحیر و تاسف نباشد — و آدمی در کسب آن چون کرم پیله است - هرچند بیش تند بند سخت تر گردد - و خلاصی متعذر تر — پس مشقت طاعت در جنب نجات آخرت وزنی نیارد - و چون از لذات دنیا با چندان و خامت و عاقبت آرام

نباشد هرآینه تلخی اندک که شیرینی بسیار ثمرت دهد - به از شیرینی اندک که زود تلخی بسیار زاید —.

{۸} چون فطرت من بدینگونه در کارهای دنیا محیط گشت و بشناختم که آدمی شریفترِ خلایق و عزیزتر موجودات است - و قدر ایام عمر خویش بواجبی نمیداند و در نجات نفس نمیکوشد - از مشاهدت این حال در شگفتی عظیم افتادم -

نهمت = حاجت — و چون بنگریستم مانع این سعادت راحتی اندک و نهمتی حقیر است که مردمان بدان مبتلا شده‌اند - و آن لذات حواس است خوردن . و بوئیدن و دیدن . و شنودن . و بسودن —.

اُمنیت = آرزو — آنگاه خود این معانی بر قضیت حاجت باندازهٔ اُمنیت هرگز تیسّر نپذیرد - و نیز از زوال و فنا و انتقال اندر آن امر صورت نبندد - و حاصل آن اگر میسّر گردد خسران دنیا و آخرت گردد —.

باب سیم شیر و گاو

{۱} اهل دنیا جویان سه رتبت اند و بدان نرسند مگر به چهار خصلت - امّا آن سه که طالبند فراخی معیشت - و رفعت منزلت - و رسیدن به ثواب آخرت —.

و آن چهار که مطلوب است بدین اغراض و بجز آن نتوانند رسید - کسب مال است از وجهی پسندیده - و حسن قیام در نگاهداشت آن و انفاق در آنچه صلاح معیشت - و رضای اهل - و توشهٔ آخرت پیوندد - و صیانت نفس از حوادث آفات آنقدر که در امکان آید —.

صیانت = محافظت

و هر که از این چهار خصلت یکی را مهمل گذارد روزگار حجاب مناقشت پیش مرادهای او بدارد — برای آنکه هر که از کسب و حرفت اعراض نماید نه اسباب معیشت خویش تواند ساخت - و نه دیگران را در تعهد تواند داشت —.

تثمیر = ثمره گرفتن — و اگر مال بدست آرد و در تثمیر آن غفلت ورزد زود درویش شود - چنانکه

خرج سرمه اگرچه اندک اتفاق افتد آخر فنا پذیرد —.

واگر در حفظ و تثمیر جد ننماید و خرج آن بی وجه کند پشیمانی آرد و زبان طعن در وی گشاده شود —.

واگر مواضع حقوق بامساک نامرعی دارد بمنزلت درویشی باشد از لذات دنیا محروم. و با این همه مقادیر آسمانی و حوادث روزگار آنرا در معرض تفرقه آرد چون حوضی که پیوسته آب در وی می آید و آنرا باندازهٔ مدخل مخرجی نباشد لاجرم از جوانب راه جوید و به تراود تا رخنهٔ بزرگ افتد و تمامی آن ناچیز گردد —.

(۲) شغال حریص گفت لا فایدهٔ تقرب به ملوک رفعت منزلت است و اصطناع دوستان . و قهر دشمنان . و قناعت از دنائت همت . و قلت مروت باشد — و هر که همت او برای طعمه است در زمرهٔ بهائم معدود گردد چون گرسنه که باستخوانی شاد شود و بنان پاره خوش شود — و شیر اگر در میان شکار خرگوشی خرگوری بیند دست از خرگوشی بدارد . و روی سوی خرگور

اصطناع = فراهم آوردن تهیه کردن

آرد — و هر که بمحل رفیع رسد اگرچه چون گل کوتاه زندگانی بود عقلا آنرا عمری دراز شمرند بحسن آثار و طیب ذکر —.

و آنکه بخمول راضی گردد اگرچه چون برگ انار دیر پاید نزدیک اهل مروت وزنی نیارد ـ.

شغال عاقل گفت — .

هر طایفه را منزلتی هست و ما از آن طبقه نیستیم که این درجات را مرشح توانیم بود و در طلب آن قدم توانیم گذارد . ما را سلامت بهتر ـ.

(۳) مراتب میان اصحاب مروت و ارباب همت مشترک و متنازع است هر که نفسی شریف و گوهری بلند دارد خویشتن را از محلی وضیع بمنزلتی رفیع میرساند و هر که رأی ضعیف و عقل سخیف دارد از درجتی عالی به رتبتی خامل میگراید — و رفتن بر درجات شرف بسیار مؤونت است — و فرود آمدن از مراتب عز به اندک عوارض که سنگی گران را به تحمل مشقت فراوان از زمین بر کتف توان نهاد و بی تجشمی زیادت بر زمین توان انداخت — و هر که در کسب بزرگی مرد بلندهمت را موافقت ننماید معذور است —.

وضیع = پست

تجشم = تحمل زحمت

{۴} چون مرد توانا و دانا باشد مباشرت کار بزرگ و حمل بار گران او را رنجور
نگرداند . و صاحب همت روشن رای را کسب معالی کم نیاید . و عاقل را تنهائی
غربت زیان ندارد ـ .

{۵} هرکه درگاه ملوک را لازم گیرد . و از تحمل رنجهای صعب و تجرع شربتهای
تلخ تجنب ننماید . و تیزی آتش خشم به آب حلم بنشاند . و شیطان هوا را با فسون
خرد در شیشه کند . و حرص فریبنده را بر عقل رهنما استیلا ندهد . و بنای کارها
بر کوتاه دستی و راه راست نهد . و حوادث را بر رفق و مدارا تلقی نماید ـ
هر آینه مراد خویش در لباسی هرچه نیکوتر او را استقبال واجب بیند ـ .
اگر قربتی یابد و اخلاق پادشاه را بشناسد . خدمت او را با خلاص و مناصحت
پیش گیرد و همت بر متابعت رای و هوای او مقصور گرداند . و از تقبیح اعمال و
افعال وی بپرهیزد . چون کاری آغاز کند که بصواب نزدیک و بصلاح ملک
او مقرون باشد . باید که آنرا در چشم و دل او آراسته گرداند . و در تقریر
فواید و منافع آن مبالغت نماید ـ تا شادی او به متانت رای و رزانت عقل

خویش بیفزاید . و ـ .
و اگر در کاری خوض کند که عاقبت وخیم و خاتمتی مکروه دارد . و شر و مذلت
و فساد و معرت آن به ملک او بازگردد باید پس از تامل و تدبر بر رفق هرچه تمامتر
و عبارتی هرچه نرم تر . و تواضعی هرچه شامل تر غور و غائله آن با او بگوید . و
از وخامت آن او را بیاگاهاند . چنانچه از دیگر خدمتگاران امثال آن نه
بیند   معرت = جنایت

{۶} شغال عاقل . گفت . که حکما گویند بر سه کار اقدام ننماید مگر نادانی ـ
صحبت سلطان ـ چشیدن زهر بگمان ـ و سر گفتن با زنان ـ .
علما پادشاه را بکوه مانند کنند . که بلند و تند باشد ـ و در او انواع ثمار و اصناف
معادن باشد ـ و مسکن شیر و مار و دیگر موذیات بود . که رفتن بر وی دشوار
است و مقام در میان این طایفه مخوف ـ !!!
{۷} شغال حریص . گفت . که . هرکه از خطر بگریزد خطیر نشود ـ و در سه
کار اقدام نتوان کرد مگر برفعت همت و قوت طبع ـ عمل سلطان ←

و بازرگانی دریا — و مغالبت دشمن — !!

و علما گویند مقام صاحب مروت بدو موضع ستوده است = در خدمت پادشاهان کامران و مکرم = یا در میان زهاد قانع و محترم ۴.

{۸} مرد هنرمند با مروت اگرچه خامل منزلت و بسیار خصم باشد. بعقل و مروت خویشتن پیدا آید. و در میان خلق ظاهر شود = چنانکه فروغ آتش — اگرچه فروزنده خواهد که پست شود بارتفاع گراید —.

{۹} از حقوق رعیت بر پادشاه آنست که هر کس را بر مقدار خرد و مروت و یکدلی و نصیحت بدرجه رساند — و بهوا در مراتب تقدیم و تاخیر نفرماید — و کسانی را که در کارها عاطل و از هنرها غافل باشند بر کافیان هنرمند و دانایان خردمند ترجیح و تفضیل روا ندارد — که دو کار از عزایم پادشاهان بدیع و غریب نماید — حلیت سر بر پای بستن — و پیرایهٔ پای در سر آویختن — و مروارید و یاقوت را در سرب و ارزیر نشانیدن در آن تحقیر جواهر نباشد — لیکن عقل فرماینده بنزدیک اهل خرد مطعون گردد — و انبوهی یاران که دوربین و کاردان

نباشند عین مضرت است — و نفاذ کارها باهل بصر تواند بود. نه بانبوهی انصار و اعوان — و هرکه یاقوت بخویشتن دارد گران آن بار نگردد — و بدان هر غرض حاصل آید — و آنکه سنگ در کیسه کند از تحمل آن بجز اگر ده و روز حاجت چیزی نیابد —.

{۱۰} مرد دانا صاحب مروت را حقیر نشمرد اگر خامل ذکر و نازل منزلت باشد چه پی از میان خاک برگیرند و بد و زینها بر دارند و مرکب ملوک شود — و کمانها راست کنند و بصحبت دست پادشاهان و اشراف عزیز گردد —.

و نشاید پادشاهان را که هنرمند از خمول اسلاف فرو گذارند — و بی هنر از اوسایل موروث بی هنر مکتسب اصطناع فرمایند — بلکه تربیت پادشاه بر قدر منفعت باید که صلاح ملک از هر یک چه آید و کدام مهم را شاید —.

اگر بی هنران خدمت اسلاف را وسیلت سعادت سازند — خلل بکارها بیابد و اهل هنر ضایع مانند —.!!!

{۱۱} هر که بر درگاه پادشاهان بی جریمه جفا دیده باشد — و مدت رنج و امتحان

او در آزگشته - یا مبتلا بوده بدام مضرت ، و تنگی معیشت - یا آنچه داشته

باشد از مال و حرمت بباد داده - یا از عملی که متقلد آن بوده است معزول

گشته - یا شریری معروف که به حرص و شره فتنه جوید و باعمال خیر کم گراید - یا صاحب

جرمی که یا ران او لذت عفو دیده باشند و تلخی عقوبت او چشیده - یا در گوشمال ایشان با

شریک بوده و در حق او مبالغت زیادتی رفته - یا در میان اکفاء خدمتی پسندیده

کرده و یاران در احسان ثمرات بروی ترجیح یافته - یا دشمنی در منزلت بروی

سبقت جسته و بدان رسیده - یا از روی دین و مروت اهلیت اعتماد و امانت ندا

شته - یا در آنچه بمضرت پادشاه پیوندد و خود را منفعتی صورت کرده - یا دشمن سلطان

بر او التجا کرده و در آن قبولی دیده - بحکم این موجبات پیش از امتحان و اختبار پادشاهرا

تعجیل نشایست فرمود در فرستادن او بجانب خصم . و محرم داشتن در راز رسالت

{۱۲} مهتران و بزرگان قصد زیر دستان - و اذناب در مذهب سیادت محظور

شناسند - و تا خصم بزرگوار و کریم قدر نباشد . اظهار قوت و شوکت روا ندارند

و برهر یکی مفاوضت فراخور حال او فرمایند - و در همه معانی مقابله اکفاء و لغات نزدیک

اهل مروت معتبر است - .

نکند باز رای صید ملخ - نکند شیر عزم زخم شغال

{۱۳} چند غرض است که عاقل روا دارد و در تحصیل آن انواع فکرت و دقایق حیلت

بجای آورد - جد نمودن در طلب نفع سابق - و از مضرت آزموده به پرهیزیدن

- و نگاه داشتن منفعت حال - و بیرون آوردن نفس از آفت - و تیمار داشت

مستقبل در جذب خیر و دفع شر - .

{۱۴} گویند آفت ملک ، شش چیز است . حرمان و فتنه و هوا .

و خلاف روزگار و تنگ خوئی و نادانی - .

(۱) حرمان .= . آنست که نیک خواهان را از خود محروم گرداند . و اهل رای و تجربت را

خوار فرو گذارد - .

(۲) فتنه .= . جنگ های نابیوسیده و کارهای نااندیشیده حادث گردد و شمشیرهای مخالف از نیام برکشیده شود - . بیوسیدن = امید داشتن

(۳) هوا .= . مولع بودن بزنان و شکار . و سماع . و شراب و امثال مولع = حریص

آن —.

(۴) خلاف روزگار. =. وبا و قحط و غرق. و حرق و آنچه بدین ماند —.

(۵) تنگ خوئی. =. افراط خشم و کراهیت و غلو در عقوبت و سیاست وغیره —.

(۶) نادانی. =. تقدیم نمودن ملاطفت در موضع مخاصمت. و بکار داشتن مناقشت بجای مجاملت —.

مجاملت = خوشروئی کردن

{۱۵} خردمند در مشورت اگرچه دشمن بود چیزی پرسند شرط نصیحت فرو نگذارد خاصه در کاری که نفع آن بدو باز گردد —.

{۱۶} هر سخن که از سر نصیحت و شفقت رود. و از استماع آن شنونده را اگر اهمیت فزاید برادای آن دلیری نتوان کرد مگر به عقل و تمیز شنونده ثقتی تمام باشد خاصه که منافع و فواید آن بدو باز گردد. چه گوینده را در آن کار و رای جز گذارد حقوق تربیت و تقدیم لوازم نصیحت فایدۀ دیگر نتواند بود —

واگر از تبعیت آن بسلامت بجهد کاری تمامی بلکه فتحی با نام باشد —.

{۱۷} خردمند و حلال زاده را چاره نیست از گذارد حق و تقریر صدق چه هر که بر پادشاه نصیحت بپوشاند. و ناتوانیرا از طبیب پنهان دارد. و اظهار فاقه و درویشی بر دوستان جائز نه بیند خود را خیانت کرده باشد —.

{۱۸} حکما گفته اند که چون پادشاه یکیرا از خدمتگاران در ترقی جاه و حرمت و تبع و مال در مقابله و برابری و موازنه خویش دید. زود از دست بر باید داشت والا خود از پای در آید —.

{۱۹} گفته اند. که مردم دو گروه اند حازم و عاجز. حازم هم دو نوع است

(۱) آنکه پیش از حدوث خطر و معاینه شر چگونگی آنرا بشناخته باشد. و آنچه دیگران در خواتم کارها دانند. او در فواتح آن باصابت رای دیده بود. و تدبیر اواخر آن در اوائل فکرت به پرداخته. چون نقشۀ واقعه و صورت حادثه پیدا آمده باشد عاقل دوربین و جاهل غافل یکسان باشند. چون صاحب رای برین نسق بمراقبت احوال خویش پرداخت. در همه اوقات گذاردن کارها در

قبضهٔ تصرف خود خواهد تواند داشت ـ و پیش از آنکه در گرداب مخوف افتد خود را
به پایاب تواند رسانید ـ .

پایاب = آبی که پای بر تک آن برسد

(۲) آنکه چون بلا بدو رسد دل از جای نه برد و دهشت و حیرت بخود راه ندهد
و وجه تدبیر و عین صواب بر وی پوشیده نماند ـ :
اما عاجز و بیچاره و متردد رای و پریشان فکرت در کارها حیران بوده
وقت حادثه سراسیمه و نالان نهمت بر تمنی مقصور ـ و همت از طلب آن قاصر ـ .

{۲۰} هرچند تدبیر هنگام بلا فایده بیشتر دهد . و از کثرت رای در وقت آفت
تمتعی زیادت نتوان یافت . با این همه عاقل از منافع دانش هرگز نومید نشود
و در دفع مکاید دشمن تاخیر صواب نبیند ـ .

{۲۱} پادشاه کامران آن باشد که تدبیر کار را پیش از فوات فرصت و عدم مکنت
بفرماید و بضرب شمشیر آبدار خاک از نهاد و بود دشمن برآرد و شعلهٔ حزم جهان
سوزش دود از خانمان باسمان رساند ـ

{۲۲} حکما گفته اند که پادشاه باید که خدمتگاران را از ملاطفت و کرامت خویش

چنان محروم نگرداند که بیکبارگی برمند و نومید گردند و بدشمنان او میل کنند ؛ و
چندان نعمت و غنیمت ندهد که توانگر شوند و هوس فضول بخاطر ایشان راه جوید .
واقتدا به آداب ایزدی کند و نص تنزیل عزیز را امام سازد . وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ
إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ همیشه میان خوف و
رجا روزگار میگذرانند . نه دلیری نومیدی بر ایشان صحبت کند و نه طغیان
استغنا بدیشان راه جوید ـ .

{۲۳} بباید شناخت ملک را که از کج مزاج هرگز راستی نیاید ؛ و بدسیرت
مذموم طریقت را به تکلیف و تکلف بر اخلاق مرضی و راه راست نتوان داشت
چنانکه نیش کژدم و دم سگ را اگرچه بسیار بسته دارند و در اصلاح آن مبالغت
نمایند چون بگشایند بقرار اصل باز رود و بهیچ تاویل علاج نه پذیرد ـ

{۲۴} هر که سخن ناصحان اگرچه درشت و بی محابا گویند استماع نه نماید عواقب کارهای
او از ندامت و پشیمانی خالی نماند = چون بیماری که اشارت طبیب را سبک دارد
غذا و شربت بر حسب آرزو خورد . هر لحظه ناتوانی بر وی مستولی گردد . و علت

مزمن‌تر شود —

{۲۵} از حقوق پادشاهان بر خدمتگاران گذاردِ حق نعمت است و تقریر ابواب مناصحت. — و مشفق‌تر زیردستان آنست که در رسانیدن نصیحت مبالغت واجب بیند. و به مراقبت جوانب مشغول نگردد — و بهتر کارها آنست که فاتحهٔ مرضی و عاقبتی محمود دارد — دلخواه‌تر ثناها آنست که بر زبان گزیدگان و اشراف رود — و موافق‌تر دوستان آنست که از مخالفت بپرهیزد و در جمیع معانی مواسات کند — و پسندیده‌تر سیرتها آنست که به تقوا و عفاف کشد — و توانگر خلایق آنست که در بند شره و حرص نباشد — و کامل‌تر مردان آنست که بطر نعمت بدو راه نیابد. و ضجرت محنت بروی مستولی نگردد که این هردو خصلت از نتایج طبع زنان است !! —

بطر = کم ظرفی و نشاط

{۲۶} فایدهٔ سداد رای و غزارت عقل آنست که چون از دوستان دشمنی پیدا آید و از خدمتگاران نخوت مشاهدت کند. در حال اطراف کار خود فراهم گیرد و دامن از ایشان در چیند. و پیش از آنکه فرصت جسارت یابد برای او شامی ناگوار آن

غزارت = بسیاری

گوارا = خوردنی لذیذ

بسازند. چه دشمن بمهلت قوت گیرد و بمدت عدت یابد —

{۲۷} عاجزتر ملوک آنست که از عواقب کارها غافل باشد و مهمات ملک را خوار دارد. و هرگاه که حادثهٔ بزرگ افتد و کاری دشوار پیش آید موضع حزم و احتیاط را بگذارد — و چون فرصت فایت گردد و خصم استیلا یافت نزدیکان خود را متهم گرداند و به هر یک جریمتی حوالت کرد !!! —

{۲۸} از فرایض احکام جهانداری آنست که بتلافی خللها پیش از تمکن خصم و تغلب دشمن مبادرت نموده شود — و تدبیر کارها بر قضیت سیاست فرموده آید. و بجذاع و نفاق دشمن التفات نیفتد — و عزیمت را به تقویت رای پیر و تایید بخت جوان بامضا رسانیده آید —

{۲۹} چون خوره در دندان جای گرفت از درد او شفا نباشد مگر بقلع — و طعامی که معده از هضم و قبول آن امتناع نمود و غثیان و تهوع کشید از رنج آن صورت نه بندد مگر به قذف — و دشمن که به مدارا و ملاطفت بدرست نیاید و تمرد او به تودد زیادت گردد. از او نجات نتوان یافت مگر به هجر —

{۳۰} مادام که سخن گفته نیامده است محل اختیار باقیست. و پس از اظهار تدارک ممکن نگردد. و هر سخن که از زندان دهان بجست و هر تیر که از قبضهٔ کمان بپرید پوشانیدن آن سخن و باز آوردن آن تیر پیشش دست ندهد. مثلاً خاموشی ملک را پیرایهٔ نفیس و زیوری ثمین است.

{۳۱} اصحاب حزم گناه ظاهر را عقوبت مستور و جرم مستور را عقوبت آشکار جائز نشمرند. به مجرد گمان بی وضوح یقین نزدیکان خود را مهجور گردانیدن و در ابطال ایشان سعی نمودن خود را در عذاب داشتن. و تیشه بر پای خود زدن بود. و پادشاه را در همهٔ معانی خاصه در اقامت حدود و امضای ابواب سیاست تأمل و تثبت واجب است.

{۳۲} کیست که بر قضای آسمانی مقاومت یارد نمود. و در این عالم بلندی رسد و از نعمت دنیا شربتی بدست او دهند که سرمست و بیباک نشود. و در پی هوا قدم بنهد و در معرض هلاک نباشد. و با زنان مجالست دارد و مفتون نگردد. و با لئیمان حاجت پردازد و خوار نشود. و بر شریر

فتان مخالطت گزینند. و در حسرت و ندامت نیفتد. و صحبت سلطان اختیار کند. و بسلامت بجهد!...

{۳۳} سخط چون از علتی زاید استرضا و معذرت آنرا بردارد. و هرچه به زرق و افترا ساخته شود اگر به نفاذ رسد دست تدارک از آن قاصر و جهت تلافی از آن نادرک باشد. چه باطل و زرق هرگز کم نیاید. و آنرا اندازه و نهایت نباشد!!!—.

{۳۴} هرکه از ناصحان در مشاورت. و از طبیبان در معالجت. و از فقها در مواضع شبهت. بر خصومت و غفلت راضی گردد. از فواید رای راست و منافع علاج بصواب. و میامن مجاهدت در عبادت بازماند!!

{۳۵} یکی از سکرات ملک آنست که همیشه خائنان را بجمال رضا آراسته دارد و ناصحان را به وبال سخط مأخوذ. و از اینجا گفته اند علما که در رفتن در دریا با نهنگ غوطه خوردن. و در مستی لب مار دم کنده را مکیدن خطر است!! و هایل تر و مخوف تر از آن قربت سلطان!...

{۳۶} همیشه هنرمند بحسد بی هنران در معرض تلف افتد . وبخصم اماثل فرو دستان
ارآذل باشند . وبحکم انبوهی غلبه کنند . چه دون وسفله بیشتر یافته شود .
ولئیم را از دیدار کریم . ونادان را از مجالست دانا . واحمق را از صحبت
زیرک ملال افزآید كَمَا تَقْضُو رِيَاحُ الْوَرْدِ بِالْجُعَلِ - وبی هنران در تقبیح
اهل هنر چندان مبالغت نمایند که حرکات وسکنات اورا در لباس گناه برون
آرند و درصورت خیانت وکسوت جنایت به مخدوم . وهمان هنر را که سبب
سعادت شمرند مادّت شقاوت گردانند — .

{۳۷} زنبور انگبین بر نیلوفر نشیند وبرائحه معطّر ونسیم معنبر آن مشغول گردد
تا بوقت برخیزد چون برگهای نیلوفر فراز آید در آن میان هلاک شود = هر که
از دنیا بکفاف قانع نشود ودر طلب فضول ایستد چون مگس است که در مرغزارهای
خوش بر ریاحین ودرختان سبز وشکوفه راضی نگردد . ورأی اندیشد که در
گوش پیل مست رود . تا بیک حرکت گوش پیل کشته شود !!! —

{۳۸} هرکه خدمت ونصیحت کسی راکند که قدر آن نداند . همچنان است که کسی

که بامید زرع در شورستان تخم پراکند . وبا مرده مشاورت کند . ودر
گوش کر مادرزاد غم وشادی گوید . وبر روی آب روان معما نویسد .
وبصورت گرمابه بهوس تناسل عشق آرد !!!! — .

{۳۹} حکما گویند باید یک نفس را فدای اهل بیتی باید کرد . واهل بیتی را فدای
قبیله . وقبیله را فدای شهری . واهل شهری را فدای ذات ملک چون در
خطری باشد — وعهد را هم مخرجی توان یافت . چنانکه ملک از وصمت غدر
منزّه باشد وحالی ذات او از مشقت فاقه ومخالفت بوار مسلّم گردد : —

{۴۰} اگر کسی از صدق دل همه عمر نماز کند . واز مال حلال صدقه دهد چندان
ثواب نیابد که یکساعت از روز برای حفظ مال وتوقی نفس در جهاد گذارد
(مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ وَدُونَ نَفْسِهِ فَهُوَ شَهِيد) چون جهاد که برای
مال کرده شود سعادت شهادت وعزّ مغفرت میتوان یافت . جائیکه کار
باستخوان رسد وکار بجان افتد اگر از برای حمیت دین کوششی پیوسته آید
برکات ومثوبات آنرا نهایت صورت نه بندد ووهم از ادراک غایت آن

قاهر باشد — .

{۲۱} خردمند در جنگ بشتاب نکند و مبادرت و پیش دستی و مسابقت روا ندارد . و مباشرت خطرهای بزرگ صواب نه بیند — و تا ممکن گردد اصحاب رای به مدارا و ملاطفت گرد خصم درآیند . و دفع مناقشت به مجاملت اولیتر شناسند . و دشمن ضعیف را خوار نشاید داشت که اگر از قوت و زور در ماند بحیلت مکر فتنه انگیزد و استیلا نماید — .

{۲۲} نادان‌تر مردمان آنست که مخدوم را بی حاجت در کارزار افکند وخردمندان در حال قوت و استیلا و توانائی و استعلا از جنگ عزلت گرفته‌اند و از بیدار کردن فتنه و تعرض مخاطره تحرز و تجنب واجب دیده که وزیر چون پادشاه را در جنگ تحریص نماید در کاری که برفق و صلح تدارک پذیرد برهان حمق و غباوت خویش نموده باشد . و حجت ابلهی و خیانت گواه گیرد — .

{۲۳} پوشیده نماند که رای در رتبت بر شجاعت مقدم است . که کارهای شمشیر برای توان گذارد . و آنچه به رای درست دهد شمشیر دو دسته برگرد

غباوت = احمق گولی

آن نرسد چه هرکجا رای سست بود شجاعت قوی مفید نباشد . چنانکه ضعیف دل و رکیک اندیشه در محاورت زبان کند شود و فصاحت و چرب سخنی نگیرد — .

{۲۴} گویند در قول بی عمل و منظر بی مخبر و سایل بی خرد و دوستی بی وفا و علم بی صلاح و صدقه بی نیت و زندگانی بی امن و صحت فایده بیشتر نباشد

{۲۵} پادشاه اگرچه بذات خویش عادل و بی آزار باشد چون وزیر کژ بود منافع عدل رأفت او از رعایا بریده گرداند = چون آب خوش و صافی که در او نهنگ باشد هیچ شناور تشنه اگرچه محتاج گذشتن باشد نه دست بدان دراز کند و نه پای در آن بیارد نهاد — .

{۲۶} غایت نادانی است طلب منفعت خویش در مضرت دیگران . و توقع دوستان مخلص بی وفاداری و رنج کشی . و چشم داشتن به ثواب آخرت به ریا در عبادت . و آموختن علم به آسایش و راحت !!! — .

{۲۷} علما گویند که از اهل فسق و فجور احتراز باید کرد . اگرچه دوستی و قرابتی

دارد که مثل موافقت و مواصلت فاسق چون تربیت مار است که مارگیر اگرچه
در تعهد او رنج بسیار برد آخر خوشتر روزی دندان بدو نماید، و روز وفاداری
و از دم چون شب تار گرداند. — و صحبت عاقل را ملازم باید گرفت، اگرچه
بعضی اخلاق او در ظاهر نامرضی باشد و از محاسن عقل و خرد او اقتباس
می‌باید کرد، و از مقابح او آنچه ناپسندیده نماید خویشتن نگاه باید داشت.
از مقارنت جاهل برحذر باید بود که سیرت او جز مذموم صورت نه بندد.
پس از مخالطهٔ او فایده حاصل نیاید و از جهالت او ضلالت افزاید. —

{۴۸} هیچ چیز ضایع‌تر از دوستی کسی نیست که در میدان کرم پیاده و
در لافگاه وفا سرافکنده باشد. — و نیکوئی کردن بجای کسی که در مذهب
خرد اهمال حق و نسیان شکر شمرد. — و پند دادن او را که نه در گوش گذارد
و نه در دل جای دهد. — و سر گفتن با کسی که غمازی سخره بیان و نشننده زبان
او باشد روا نبود. —

{۴۹} صحبت اشرار مایهٔ [illegible] است و شقاوت — و مخالطت احرار کیمیای

سعادت، و مثل آن چون باد سحری است اگر بر ریاحین وزد نسیم آن
به دماغ رساند، و اگر بر بارگین گذرد بوی آنرا حکایت کند. —

بارگین = منجلاب

{۵۰} پادشاهان خردمند بسیار کس را که با ایشان الفی بیشتر ندارند برای
هنر و اخلاص نزدیک گردانند. — و باز کسانی را که دوست دارند بسبب جهل
و خیانت از خود دور کنند. — چنانکه داروهای ناخوش را که برای فایده
و منفعت نه به آرزو و شهوت بخورند. — و انگشت که زینت دست و آلت
قبض و بسط است اگر مار بگزد برای بقای باقی جثه ببرند. — و مشقت
و مباینت او را عین راحت شمرند. —

- نتیجه -

{۵۱} در این باب اشاره کرده است بحال دو عاقل زیرک، که یکی را
حب جاه از جادهٔ مستقیم به بیراه افکند، و قوت شهوانی بر قوت عقل غالب
گشته و نور بصیرت او را به حجاب ظلمت پوشیده بدین وسیلت خسر الدنیا
والعقبی گردیده است. — و دیگری به نور هدایت عقل بر سریر قناعت نشسته

دیه‌تا بکرامت متوج گشته و بقوت عقل بر مطالب و مآرب خویش رسیده

وسرافراز دارین گشته —.

پس عاقل کامل تأمل در این حکایت کند و بداند که خواهش دنیوی و لذات

فانی بجز پشیمانی ثمره ندارد - وهر که طاعت را شعار و دثار خویش کند

از ثمرات دنیا و عقبی بهره ور گردد ـــ

باب چهارم جستجوی از کار دمنه

{ ۱ } اظهار اسرار و عیب ظاهر دارد یکی دشمنی بکر آنکس که اعتماد کرده باشد

دوم بدگمانی دیگران که هیچ کس با تو سخنی نگوید و ترا محرم راز نشمرد

{ ۲ } سخن علما در فضیلت عفو و جمال احسان مشهور است لیکن در چیزها یکه

اثر آن در فساد عام و مضرت آن در عالم شایع نباشد. اما هرچه در آن مضرت

شامل دیده شد و و صمت آن ذات پادشاه را بیالود و موجب دلیری مفسدان

گشت و جرأت متعدیان بدان قوت گرفت و هر یک بهوده در بدکرداری

و ناهمواری آزاد دستوری معتقد ونمو داری معتبر شناخت عفو و اغماض و

تجاوز را مجال نماند و تدارک آن واجب بل فریضه گردد :

{ ۳ } متقدمان در حوادث جهان هیچ حکمت ناگفته نگذاشته اند که متأخران

را در آن رنجی باید برد دیر است تا گفته اند که همه تقدیر ها سخرهٔ تدبیر است

و هر چند خردمند تدبیر بیش کند و در صیانت نفس مبالغت بیش نماید بدام بلا

نزدیکتر باشد . و در صحبت پادشاه سلامت طلبیدن و نصیحت اشرار راست

موزهٔ سعادت داشتن هم چنان باشد که در صفحهٔ کوثر تعلیق کرده شود
وگاه بیخته به باد صرصر سپرده آید :

{۴} هرکه در خدمت پادشاه یکدل باشد خطر او زیادت است برای آنکه
او را جمله دوستان و دشمنان ملک خصم گردند و دوستان از روی حسد و
منافست در جاه و منزلت او ، دشمنان از راه اخلاص و مناصحت در مصالح
ملک و دولت . وَالْمُخْلِصُونَ عَلَیٰ خَطَرٍ عَظِیمٍ . و بدین سبب اهل حقیقت
پشت بدیوار امن و راحت آورده اند و روی از این دنیای ناپایدار گردانیده
و دست از لذات و شهوات آن برداشته تنهائی را بر مخالطت مردمان و عبادت
خالق را بر خدمت مخلوق برگزیده که در حضرت عزت سهو و غفلت روا نیست
و جزای نیکی و بدی و پاداش عبادت و عقوبت صورت نه بندد و در احکام
آفریدگار عز اسمه از قضیت معدلت گذر نباشد و کارهای خلایق برخلاف
این است بر انواع مختلف و فنون متفاوت رود نه اتفاق در آن معتبر و
نه استحقاق مؤثر . گاه مجرمان را ثواب کردار مخلصان ارزانی دارند و

وگاه ناصحان را بعذاب زلت خائنان مؤاخذت نمایند . هوا بر احوال ایشان
غالب و خطا در افعال ایشان ظاهر و خیر و شر به نزدیک ایشان یکسان :

{۵} پادشاه موفق آنست که کارهای او به آثار ثواب نزدیک باشد و
از طریق مضایقت دور . و نه کس را به حاجت ظاهر تربیت کند . و نه از بیم عقوبت
روا بیند . و پسندیده تر اخلاق ملوک رغبت نمودن است در محاسن صواب
و عزیز گردانیدن خدمت گاران مرضی الآثر :

{۶} در احکام سیاست و شرایط انصاف و معدلت بی ایضاح بینت و الزام
حجت جایز نیست عزیمت را در اقامت حدود بامضاء رسانیدن :

{۷} هیچ چیز در کشف شبهت و افزودن در نور بصیرت چون مجاهدت و
تدبر نیست که آتش از دل سنگ بی جدی تمام و جهدی بلیغ بیرون نتوان
آورد :

{۸} هرکه خود را در مقام حاجت فرو گذارد و در صیانت ذات خویش
اهتمام نه نماید دیگر آنرا بروی امیدی نماند :

{۹} ملک بی تبع نتوان داشت و خدمتگاران کافی را بقصد جوانب باطل کردن از خللی و عیبی خالی نماند . و هر وقت بنده در معرض کفایت مهمات بیفتد و متوشّح اعتماد و تربیت نگردد . و هر روز خدمتگاری ثابت قدم بدست نیاید و جای ناصح محرم یافت نشود :—

متوشح = جواهرنشان

{۱۰} کار نزدیکان ملوک حسد و بدسگالی و منافقت باشد و روز و شب در پی یکدیگر باشند و گرد این معانی برآیند . و هرکه هنر بیش دارد در حق او قصد زیادت رود و او را بدخواه و حسود بیش یافته شود —:

{۱۱} اتباع نفس و طاعت هوا رای راست و تدبیر درست را بپوشانند . و اگر بظنّ خیانت اهل هنر و ارباب کفایت را باطل گردانم حالی خشم تسکین بیابد، لیکن عیب و مضرت آن بمن بازگردد و ملک مرا زیان دارد —:

{۱۲} اشارت علما در آنچه ساعتی بیش از اجل بمیرد : از آن انقطاع زندگانی نخواسته اند اما رنجها بیند که زندگانی منغص گرداند و هرآینه مرگ ازین زندگانی خوشتر است —:

{۱۳} زنده گذاشتن اشرار همسنگ کشتن اخیار است و هرکه نابکاری را زنده گذارد در فجور با او شریک باشد —:

{۱۴} از گناه گناهکار آنچه معلوم است بباید گفت برای چند فایده :

(۱) آنکه بر عدل معاونت کردن و حجت حق گفتن در دین و مروت موقعی بزرگ دارد :

(۲) آنکه بر اطلاق زجر کلی اصحاب ضلالت بگو شمال یکی از ارباب خیانت دست دهد :

(۳) آنکه باز رستن از اصحاب مکر و فجور و قطع اسباب فسق و فساد راحتی شامل و منفعتی شایع را متضمن است —:

{۱۵} هر گفتاری را پاداشی است عاجل و آجل و قول او حکمی خواهد بود در احیای نفسی یا ابطال شخصی . و هرکه بظنّ و شبهت بی یقین صادق کسی را در معرض تلف آرد بدو آن رسد که بدان مدعی رسد که بعلم وافر و مایهٔ کامل و بصیرتی در معرفت داروها رایج و معرفتی در شناختن علت‌ها واضح و رائی در انواع معالجت

صائب و خواطری در ادراک کیفیت ترکیب نفس و تشریح بدن ثاقب و یمن قدمی پیدا و ایقانی بسزا دعوی طبیبی کند تا بدانند که کار به جهالت و عمل به شهوت عاقبتی وخیم دارد -:

{۱۶} حکما گویند: هر کس را ابرو که چشم راست از چشم چپ خرد تر باشد با اختلاجی دایم و بینی او بجانب چپ میل دارد و در هر سخنی از آن وی سه بوی روید و نظری همیشه سوی زیر دارد ذات ناپاک او مجمع فساد و مکر و منبع فجور و غدر باشد -:

منبت = رستنگاه

{۱۷} در احکام خالق با خلایق گمان میل و مداهنت نتوان داشت و حکم ایزدی عین صواب است و در آن سهو و غفلت و خطا و زلت صورت نه بندد. و اگر این علامات که یاد شد معیار عدل و دلیل صدق میتواند بود و بدان حق را از باطل جدا میتوان کرد. پس همه جهانیان در همه معانی از حجت فارغ آمده اند. و بیشک هیچ کس را نه بر نیکوئی محمدت واجب آید و نه بر بدکرداری عقوبت لازم گردد. زیرا هیچ مخلوق این معانی را از خود دفع نتواند کرد -:

مداهنت = چرب زبانی کردن

{۱۸} هیچ ذاتیرا بر من آن حق نیست که ذات مراست. و آنچه در حق کمتر کسی از اجانب جائز نشمرم و از روی مروت بدان رخصت نیابم در حق خود چگونه روا دارم -:

{۱۹} عجلت از دیو باشد و اصحاب خرد و تجربت در کارها خاصه در خون ریختن تأمل و تثبت واجب بینند. و حکم فرمان باری جلت اسمائه و عمت نعمائه امام سازند یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا

امام = پیشوا

{۲۰} نصرت مظلوم و معاونت او در ایضاح حجت در حال مرگ و زندگانی بر اهل مروت فرض متوجه و فرض متعین شناسید. چه هر که حجت مظلوم فرو پوشاند روز قیامت حجت خویش فراموش کند -:

- نتیجه -

{۲۱} خون هرگز نخسبد و بیدار کردن فتنه هرگز مهنا نباشد. عاقبت مکر و فرجام غدر و بغی نامحمود بود که من یعمل سوءً یجز به -:

حمامه = کبوتر

باب پنجم ۵ حمامهٔ مطوقه

(۱) انواع خیر و شر و نفع و ضر به تقدیر ایزدی باز بسته است . و هرچه در حکم ازلی رفته است هر آینه بر اختلاف ایام دیدنی باشد وازآن تحرز و تجنب صورت نه بندد -:

(۲) عاقلان قدم در طلب چیزی نهادن که بدست آمدن آن از همه وجه متعذر باشد صواب نه بینند تا جانب ایشان از وصمت جهل مصون ماند و خرد ایشان در چشم ارباب تجربت معیوب نه نماید . چه هر که خواهد که کشتی بر خشک راند و بر روی آب دریا اسب تازد بر خویشتن خندیده باشد . زیراکه این تصویرات از سیرت خردمندان دور است -:

(۳) هنر هرگز پنهان نماند اگرچه در روی مبالغت رود . چون نسیم مشک که به هیچ چیز نتوان پوشانید هرچند در مستور داشتن آن جد رود آخر راه جوید و جهانی معطر گرداند -: !!

(۴) هیچ دشمنی را چندان اثر نیست که عداوت ذاتی را . زیراکه چون دو تن

را با یکدیگر دشمنی افتاده باشد و بروزگار از هر دو جانب در ضمیر متمکن شده و حدیث و قدیم اندر آن بهم پیوسته و سوابق آن بلواحق مقرون گشته . پیش از سپری شدن ایشان ارتفاع آن ممکن نگردد . و عدم آن با انعدام ذاتها متعلق باشد . وآن دشمنی بر دو نوع است :

(۱) چنانکه از آن پیل و شیر که ملاقات ایشان فی محاربه ممکن نگردد . و این هم شاید بود که مرهم پذیرد که نصرت بر یکجانب مقرر نیست . و هزیمت بر یک جانب مقصور نه . گاه شیر ظفر یابد . گاه پیل پیروز آید . و این جنس عداوت چنان متأکد نگردد که قلع آن در امکان نیاید . و آنرا بحیلت بلا بندی توان کرد و گربه سان توان بمیان آورد :

گربه سان = فریب دهنده

(۲) از آن موش و گربه و غلیواج و زاغ و غیر آن که در مجاملت هرگز نستوده نیاید . و جائی که قصد جان و طمع نفس از یک جانب معلوم شد بی آنکه از جانب دیگر آنرا سابقه توان شناخت و در گذشته و مستقبل مخرجی توان تصور کرد . در این معنی معالجه بهیچ تأویل دلپذیر تواند بود . و به حقیقت بدانکه

غلیواج = زغن

دانست که این بابت قوی تر باشد و هر روز تازه تر که نه گردش چرخ طراوت
آنرا تواند ستد. و نه اختلاف روز و شب عقدهٔ آنرا واهی تواند گردانید
که مشقت و مضرت یک جانب را بر اطلاق متعین است. و راحت و منفعت
دیگر جانب را متوجه. و جائی که عداوت حقیقی را چنین تقریر افتاد صلح در وهم
هم نگنجد. و اگر تکلیفی رود در حال نظام آن بگسلد و بقرار اصل باز رود. و
فریفته شدن بدان از عیبی خالی نماند. و هرگز نیت خردمندان به تاکید وداد
آن مستحکم نگردد که آب اگرچه در آوندی بیاید تا بوی و طعم بگرداند چون بر آتش
ریخته شود از کشتن آن عاجز نیاید. و مصالحت دشمن چون مصاحبت مار
است خاصه که از آستین سکن آن ساخته آید. و عاقل را بر دشمن بزرگ
چگونه الفت تواند بود -:

آوند = ظرف

{۵} حکما گویند: که دوستی میان صلحا و ابرار زود استحکام پذیرد. و دیر
منقطع گردد. چون آوندی که از زر پاک کنند. دیر شکند و زود راست
شود. و باز میان مفسدان و اشرار دیر مؤکد گردد و زود فتور پذیرد

چون آوند سفالین که زود شکند و هرگز مرمت نه پذیرد. و کریم بیک
ساعت دیدار و یک روز معرفت انواع دلنوازی و شفقت واجب
دارد. و دوستی و برادری را بغایت لطف و نهایت یگانگی رساند. و با
لئیم را اگرچه صحبت و محبت مؤکد است از او چشم ملاطفت نتوان داشت
مگر از بهر امید و هراس و بیم -:
{۶} اهل دنیا هرگاه محرمی جویند نفس های عزیز خویش و جانهای خطیر فدای
آن صحبت کنند. تا فواید و عوائد آن ایشان را شامل گردد. و برکات و
میامن آن بر روی روزگار باقی ماند. ایشان دوستان بحق و برادران
بصدق باشند - و آن طایفه که ملاطفت برای مجازات حال و مراعات وقت
بینند و مصالح کارهای دنیا اندر آن برعایت رسانند. مانند صیاد دانند که
دانه برای سود خویش افکنند نه برای سیری مرغ. و هر که در دوستی کسی
نفس بذل کند درجت او عالیتر باشد از آنکه مال فدا دارد -:
{۷} علامت مودت یاران آنست که با دوستان دوست و با دشمنان دشمن

باشند —:

{۸} به عزایم مرد آن اوکیتر که اگر از بیش و زبان که دیده بان تن و ترجمان
دل‌اند خلاف شناسد. بیک اشارت هر دو را باطل گرداند. و اگر از آن
وجه رنجی بیند عین راحت شمرد. باغبان استاد را رسمی است که اگر در
میان ریاحین گیاهی ناخوش بیند از بیخ برآرد —:

{۹} هر که مال ندارد اهل و تبع و برادر و یار ندارد. و اظهار مودت و صیانت
رأی و رزانت رؤیت بی مال ممکن نگردد. و بحکم این مقدمات میتوان دانست که تهی‌دست
اندک مال اگر خواهد که در طلب کاری ایستد درویشی او را بنشاند. و از ادراک
آن نهمت باز ماند - چنانکه باران تابستان در وادیها قاصر و ناچیز گردد نه بآب دریا
تواند رسیدن نه به جویها تواند پیوست که او را مددی نیست تا بنهایت جهت برساند

{۱۰} راست گفته اند که هر که برادر ندارد غریب باشد. و هر که فرزند ندارد ذکر
او مدروس گردد. و هر که مال ندارد از فایده عقل بی بهره ماند و در دنیا و آخرت به
هیچ مرادی نرسد. چه هرگاه حاجت مند گشت جمع دوستانش چون بنات النعش به

پراگنند. و افواج غم و اندوه چون پروین بروی گرد آیند. و به نزد اقربا و کهتران
خوار گردد. و بسیار باشد که بسبب قوت خویش و نفقه عیال مضطر گردد و بطلب زی
از وجه نامشروع درآید. و تبعت آن حجاب نعیم آخرت شود و شقاوت ابدی حاصل
حاصل آید —:

{۱۱} درویشی اصل بلاهاست و داعی دشمنانگی خلق. و ربایندهٔ شرم و مروت و
زایل کننده زور و حمیت. و مجمع شر و آفت. و هر که در آن دام ماند چاره نشناسد بجز
آنکه حجاب حیا از میان برگیرد. و چون پردهٔ شرم بدرید عیشش منغص گردد و در دلها
مبغوض شود و با بذاء مبتلا شود. شادی در دل او پژمرد. و استیلاء غم خرد را ابذاء = سخن زشت
بپوشاند. ذهن و کیاست و حفظ و حذاقت بر اطلاق در تراجع افتد. و آنکس که بدین
آفات ممتحن باشد هرچه کند و گوید بروی وبال آید. و منافع رأی راست و فواید تدبیر
درست در حق وی مضار باشد. و هر که او را امین شمردی در معرض تهمت و خیانتش
آرد. و گمانهای دوستان در حق او معکوس گردد. و گناه دیگران ماخوذ شود. و هر
کلمتی و عبارتی که توانگران را مدح است. درویشی را نکوهش است. اگر درویش

دلیر باشد. بر حمق حمل کنند - واگر سخاوت ورزد. بر اسراف - واگر در حلم کوشد. آنرا از ضعف شمرند - واگر بوقار گراید بر کاهلی - واگر زبان آوری کند و فصاحت دارد. بسیارگوی نام کنند - واگر به مأمن خاموشی گریزد مفحم خوانند !!!! -:

مفحم = بی زبان

(۱۲) گفته اند: که اگر کسی بناتوانی درماند و امید صحت نباشد. یا بفراقیکه بوصال بر زیارت خیال مقصور باشد. یا غریبی که نه امید باز آمدن متحمل است و نه اسباب مقام کردن ممهد. آسان تر از تنگدستی و سؤال !! و هرکه را بسؤال حاجت افتد زندگانی او حقیقت مرگ است. و مرگ او عین راحت. و بسیار باشد که شرم و مروت از اظهار عجز و احتیاج مانع میآید و فرط اضطرار بر خیانت محرض افتد تا دست بمال مردمان دراز کند. اگرچه همه عمر از آن محترز بوده است :// - !

(۱۳) علما گویند: که وصمت گنگی بهتر از بیان دروغ. و وسمت کند زبانی اولیتر از فصاحت بغش. و مذلت درویشی نیکوتر از عز توانگری از کسب حرام :// -.

وسمت = لکه و داغ

(۱۴) پیش آهنگ بلاها و مقصد جمله جفاها طمع است. و کلید رنج و تبعت اهل عالم

بدان بی نهایت است که حرص ایشان را عنان گرفته میگرداند = چنانکه اشتر قوی را کودکی خرد بهر جا میکشد. و انواع هول و خطر، و مئونت و حظر، و مشقت سفر برای دانگانه بر حریص آسانتر از دست دراز کردن برای قبض مال سخی. و بتجربت میتوان دانست که رضا بقضا. و حسن مصابرت بر قناعت اصل توانگری است و عمدهٔ سروری -:

دانگانه = چیزیکه بشراکت خرند

(۱۵) هیچ علم چون تدبیر راست. و هیچ پرهیزکاری چون باز بودن از کسب حرام. و هیچ حسب چون خوشخوئی. و هیچ توانگری چون قناعت نیست. و سزاوارتر محنتی که در آن صبر کرده شود آن است که در دفع آن سعی پیوستن ممکن نگردد - و گفته اند: که بزرگترین نیکوئیها رحمت و شفقت است. و سرمایهٔ دوستی مواسات با اصحاب. و اصل عقل شناختن بودنی از نابودنی. و سماحت طبع امتناع از طلب آن. // -.

(۱۶) تنهائی کاری صعب است. در دنیا هیچ شادی چون صحبت و مجالست دوستان نیست. و هیچ غم با فراق دوستان و فقد برادران برابر نتواند بود. و رنج مفارقت باری گران است هر نفسی طاقت تحمل آن ندارد. و ذوق مواصلت شربتی گوارا

است که هر کسی از آن نشکیبد !! —:

{۱۷} بحکم این تجارب روشن میگردد که عاقل را از حطام این جهان بکفاف خورسند میباید بود. و بدان قدر که حاجت نفسانی فرو آید قانع گشت. و آن قوتی است. و ملبسی و مسکنی چه اگر دنیا جمله یک تن را بخشند فایده همین باشد که حوائج بدان مدفوع گردد چون از آن بگذرد در انواع نعمت و تجمل همان شهوت دل و لذت چشم باقی است. و بیگانگان را اندر آن شراکت تواند بود: —:

{۱۸} گفتار نیکو آنگاه جمال دهد که به کردار ستوده پیوندد. و بیمار چون وجه علاج بشناخت اگر بر آن نمودار نرود از فایدهٔ علم بی بهره ماند علم خود را در کار باید داشت و از ثمرهٔ عقل انتفاع گرفت. و باید که برای مال غمناک نبود که صاحب مروت اگرچه اندک بضاعت باشد همیشه گرامی و عزیز روزگار باشد = چون شیر که در همه اوقات مهابت او نقصان نپذیرد اگرچه بسته در بند و قید باشد —. و باز توانگر قاصر همت ذلیل بماند = چون سگ که به همه جا خوار باشد اگرچه بطوق و خلخال آراسته گردد: —:

{۱۹} شکر در همه ابواب واجب است — و هیچ پیرایه در روز محنت چون زیور صبر نیست: قال النبی صلعم: «خیر ما اعطی الانسان لسانٌ شاکرٌ. و بدنٌ صابرٌ. و قلبٌ ذاکرٌ.»

صبر باید کرد و در تقاعد نفس کوشید. چه هرگاه که این باب بجای آورده شود وفور خیر و سعادت روی بتو آرد. و افواج شادکامی و غبطت در طلب تو ایستند = چنانکه آب پستی جوید و بط آب. زیرا که اقسام فضایل نصیب اصحاب بصیرت است. و هرگز به کاهلی و متردد نگراید و از وی بگریزد: —:

{۲۰} علما گفته اند که: «چند چیز را بقا و ثبات نیست. سایهٔ ابر. و دوستی اشرار. و عشق زنان. و ستایش دروغ. و مال بسیار. و ملاطفت دیوان. و جمال امرد.» و از خردمند نسزد که به بسیاری مال شادی کردن. و به اندکی آن غم خوردن — و باید که مال آن را شمرد که بدان هنری بدست آید. و کردار نیک مدخر داند — چه قوت مستحکم است که این هر دو نوع از کس نتوان ستد. و حوادث روزگار و گردش چرخ را در آن عمل نتوان بود — و نیز مهیا داشتن توشهٔ آخرت از مهمات است که مرگ جز ناگاه نیاید و هیچ کس را

درآن مهلتی معین ومدتی معلوم نیست :–.

(۲۱) سزاوارتر کسی بمسرت وارتیاح آنست که جانب او دوستان را ممهد باشد و هر وقت جماعتی از برادران در شفقت و رعایت واهتمام وحمایت او روزگار گذرانند . واو درهای مجاملت ومکرمت گشاده دارد . ودر اجابت التماس وقضای حاجت ایشان اهتزاز واستبشار واجب بیند . وکریم اگر در سر در آید دستگیر او کرام توانند بود = چنانکه پیل اگر در خلاب ماند جز پیلان او را از آنجا بیرون نتوانند آوردن .–. وعاقل همیشه در کسب هنر کوشد . وذکر نیکو باقی گذارد . واگر در آن تحمل خطری باید کرد مثلاً سر در باید باخت پهلو تهی نکند . زیراکه باقی را بفانی خریده باشد . واندکی را به بسیار فروخته :–.

(۲۲) محسود خلایق آنکس تواند بود که به نزد او زینهار توان برد . بر در او شاکر فراوان دیده آید . ودر زینهاریان بسیار یافته شود :–.

وهرکه در نعمت او محتاجان را مشارکت نتواند بود در زمرهٔ توانگران معدود نگردد . وآنکه حیات در بدنامی ودشمن کامی خلق گذارد او در جملهٔ زندگان بر نیاید :

(۲۳) یکی از معاونت وخورسندی وآرامش نفس در نوائب دیدار برادران است ومفاوضت ایشان در آنچه به صبر وتسلی گراید وفراغ ربایش را متضمن باشد . که چون کسی در سوز هجر افتاد حریم دل او غم را مباح شود وصحبت وشادی بر تن او محظور گردد وصبر وبصیرت نقصان پذیرد ورای ورویت بی منفعت ماند

(۲۴) گفته اند : «شجاع ودلیر روز جنگ آزموده گردد . وامین بوقت داد وستد . وزن وفرزند در ایام فاقه . ودوست وبرادر در ایام نوائب :–.

.– نتیجه –.

(۲۵) هیچ چیز نزدیک عقلا در موازنهٔ دوستان مخلص نیاید ودر مقابلهٔ یاران یکدل ننشیند . که در ایام راحت معاشرت خوب از ایشان متوقع باشد . ودر عثرات نکبت مظاهرت بصدق از جهت ایشان منتظر . تا به برکت یکدلی و مخالصت ومیامن همپشتی ومعاونت از چندین ورطهٔ هایل خلاص یابد و

عقبات آفات پس پشت گرداند . و خردمند باید که در این حکایت بنور

عقل تأملی بسزا واجب دارد . که دوستی جانوران ضعیف را چون دلهاصافی

میگردانند و در دفع مهمات دست در دست مید هند چندین ثمرات هنی و نتایج

مرضی میباشد . اگر طایفه از عقلا از این مصادقت بنا نهند و آنرا بر بین ملاطفت

بپایان رسانند . فواید و عوائد آن همه جوانب را چگونه شامل گردد . و منافع و عواطف

آن بر صفحات حال هریک بر چه جمله ظاهر شود ! ! —:

باب ششم ۶ بومان و زاغان

{۱} چون کسی از مقاومت دشمن عاجز آید بترک مال و مولد بباید گفت و روی

بباید تافت . که جنگ کردن خطری بزرگ است خاصه از پس هزیمت — و هرکه بی

تأمل قدم در آن نهد برگذر سیل خوابگه کرده باشد . و در آب خشت زده . چه

بر قوت خود تکیه کردن و بزور و شجاعت خویش فریفته شدن از حزم دور افتد !

{۲} در خرد چگونه درخورد که در صدمت اول و صولت نخست خواری گریختن

و مرکز خالی گذاشتن بخصم راه دادن ! و مسکن و وطن را بدرود کردن !؟

بصواب آن نزدیکتر است که اطراف فراهم گرفت و مستعد کار شد و روی بجنگ

آورد . چه پادشاه روز جنگ بعواقب کارها التفات ننماید و در هنگام نبرد

مصالح حال و مآل را خطری نشمرد ! —:

{۳} ملوک را یکی از رآی های صائب و تدبیرهای مصیب آنست که چون دشمن به

مزید استیلا و مزیت استعلا مستغنی شد و شوکت و قدرت او ظاهر گشت و بیم آنکه

فساد در مملکت منتشر گردد و رعیت در معرض تلف و هلاک آیند . کعبتین دشمن

بلطف باز مالد . ومال را سپر ملک و ولایت و رعیت گرداند که درشتی ده
داو دادن نزد ملک به بددلی باختن از خرد وحصافت وتجربت وممارست
دور باشد !!! -:

{ ۴ } گفته اند : اگر نزدیکی دشمن آنقدر باید جست که حاجت خود بیابی . ودر
آنهم غلو نباید کرد که نفس تو خوار شود ودشمن را دلیری فزاید = ومثل آن چون
چوب راست ایستاده است بر روی آفتاب . اگر اندکی کج گردانیده آید سایهٔ
دراز گردد . واگر در آن افراط رود سایه کمتر نماید . هرچند علما از محاربت احتراز
فرموده اند . لیکن تحرز بوجهی که مرگ در مقابلهٔ آن غالب باشد ستوده نیست !!-:

{ ۵ } عاقل دشمن را ضعیف نشمرد که در مقام عز درافتد . وهرکه مغرور گشت هلاک
شد . وصاحب حزم به هیچ حال از دشمن ایمن نگردد . در هنگام نزدیکی از مفاجات
اندیشد . وچون مصاف درمیان افتد از معاودت . واگر به هزیمت بود
از کمین . واگر تنها بود از مکر -:

{ ۶ } پادشاهان را برای ناصحان آن اغراض حاصل آید که به عُدّت بسیار و

عُدّت = اسباب جنگ

لشکر انبوه ممکن نگردد . ورای ملک به مشاورت وزیران ناصح زیادت نور گیرد
چنانکه آب دریا را به آب جویها مددی حاصل آید . وبر خردمند اندازهٔ زور
وقوت ومکیدت رای دشمن پوشیده نشود . وهمیشه کارهای جانبین را بر
رای خویش عرضه میکند . وبر تقدیم وتاخیر آن بانصار واعوان که امین ومعتمد باشند
رجوع مینماید . چه هرکه به رای ناصحان مقبول سخن وتمام هنر استظهار نجوید در
تنگی بیفتد تا آنچه از مساعدت بخت وموافقت سعادت بدو رسیده باشد ضایع و
متفرق گردد = چه اقسام خیرات به دالت نسب وجمال نتوان یافت . لیکن به وسیلت
عقل وشنودن نصایح ارباب تجربت وممارست بدست آید -:

{ ۷ } هرکه از شعاع عقل غریزی بهره مند شد واستماع سخن ناصحان را شعار
ساخت . اقبال او چون سایهٔ چاه باشد پایدار . نه چون نور ماه در محاق و
زوال . ودست مریخ سلاح نصرتش را صیقلی کند . وقلم عطارد منشور دولتش را
توقیع کند !!!-:

{ ۸ } کریم زندگانی دراز برای تجدید ذکر ومحاسن آثار خواهد . واگر ناکامی در

این میان افتد و عاری بروی فراهم آید . که تا همی عمر را بروی ترجیح دهد و
تنگی گور را در برابر آن پناهی منیع شمرد -:

{۹} صواب نمی بینم ملک را اظهار عجز که آن مقدمهٔ هلاک و داعی ضیاع
عقل و ملک و نفس است . و هر که تن بر آن در داد درهای خیر بر او بسته گردد
و طریق حیلت او را سدهای قوی پیدا آید -!!-:

{۱۰} پوشیده نماند که مشورت بر انداختن رای هاست . و رای راست به تکرار
نظر و تخمین سر حاصل آید . و فاش گردانیدن اسرار از جهت پادشاه ممکن نیست
. از جهت مشاوران و بریدان و رسولان . یا کسانی که دنبال خیانت دارند و
کرد استراق سمع بر آیند و آنچه بگوش ایشان رسد در افواه دهند . یا طایفهٔ
که در مخارج رای تامل واجب نبینند و آنرا بر مظاهر و ظواهر احوال باز اندازند
و گمان های خود را برابر مقابلهٔ آن کنند - و هر چه از این معانی مصون ماند روزگار را
بر آن اطلاع صورت نه بندد . و چرخ را در آن مداخلت صورت نه بندد -:

{۱۱} کتمان اسرار دو فایدهٔ ظاهر را متضمن است . اگر اندیشه به نفاذ رسد ظفر به

نجاح پیوندد . و اگر تقدیر مساعدت ننماید سلامت ماند از عیب و منقصت

{۱۲} چاره نیست ملوک را از مستشاری معتمد و امین که خزانهٔ اسرار پیش او نگاه بدارند [گنجور]
و گنج رازها به امانت و مناصحت او سپرد و از وی در امضای عزایم معاونت
طلبد . چه پادشاه اگر چه از دستور در اصابت رای زیادت باشد و در همه
ابواب بروی مزیت و رجحان دارد . باشارت او فواید بیند = چنانکه نور
چراغ و مادهٔ روغن . و فروغ آتش به مدد هیزم . و هر که را متانت رای
و مظاهرت کفات جمع شود . بدین بازوی ظفر گیرد . و بدان درست خطر بندد

{۱۳} خدای تبارک و تعالی که پیغمبر علیه السلام را امر به مشاورت فرمود نه برای
آن بود که رای او را که امداد الهام ایزدی و فیض الهی مؤید بود و تواتر وحی
و اختلاف روح الامین علیه السلام بدان مقرون مددی حاصل آید . لیکن آن حکم
برای بیان منافع و تقدیم فواید مشورت نازل گشت . تا عالمیان بدین خصلت
پسندیده متحلی گردند -:

{۱۴} واجب باشد بر خدمتگاران که مخدوم چون تدبیری اندیشد آنچه بصواب

پیوند او را موافقت کنند . واگر عزیمت او را به خلاف میلی بینند وجه فساد آن مقرّر گردانند و سخن برفق و مدارا رانند آنگاه انواع فکرت بجای آرند تا استقامت کلی پیدا آید واز دو جانب رای محکم و عزیمت مصمم شود —

وهر وزیر و مشیر که جانب مخدوم را ازاین نوع تعظیم ننماید و در اشارت هیچ اعتماد نگذارد او را باید دشمن پنداشت و با چنین کس تدبیر کردن نشاید

{۱۵} چون پادشاه اسرار خویش را عزیز و مستور داشت و وزیر کافی گزید و در دلهای عوام مهیب باشد و حشمت او از تنسم ضمیر و تتبع سرّ او مانع گشت و مکافات نیکوکرداران و ثمرهٔ خدمت مخلصان در شرایع جهانداری واجب شمرد . و زجر متعدیان و تعریک مقصران لازم شناخت . و در اتفاق تقدیر حسن تدبیر بجای آورد . سزاوار باشد که ملک او پایدار ماند . و دست حوادث مواهب زمانه از وی نتواند ربود و در خدمت او گردد . و دهر خادم راست کار . و چرخ ظالم دادگر . اگرچه مقرر است که امکان را در کسب سعادت وطلب دولت حرکتی نباشد و هر یک فراخور حال از آنجهت سودائی به پزد .

. امّا یافتن آن بقوت و ثبات عزیمت دست دهد —:

{۱۶} بباید دانست که رسول زبان ملک و عنوان ضمیر و ترجمان دل اوست اگر از وی خردی ظاهر گردد واثر مرضی مشاهدت افتد بر حسن اختیار و کمال مردشناسی پادشاه وی گیرند . واگر سهو وغفلتی بینند زبان طاعنان گشاده گردد و دشمنان مجال وقیعت یابند . و حکما دراین باب تاکید و وصایت از این جهت کرده اند —:

{۱۷} برفق و مجاملت و مواسات و ملاطفت دست در کار کن . که رسول به لطف کار پیچیده را بگذار رساند . واگر عنفی در میان آرد از غرض باز ماند و کارهای گشاده ببندد . و از آداب رسالت و رسوم سفارت یکی آنست که سخن برحدت شمشیر رانده آید واز سر عزت ملک و نخوت پادشاهی رانده شود . امّا دریدن و دوختن درمیان باشد . و هر سخن را که مطلع از تیزی اتفاق افتد مقطع به نرمی و لطف رساند . واگر مقطع به درشتی و خشونت رسیده باشد تشبیب دیگری از استمالت نهاده آید . تا قرار میان لطف و عنف و تمرّد و تودّد دست دهد .

وهم جانب ناموس جهانداری و شکوه پادشاهی مرعی ماند . وهم غرض از مخادعت دشمن و ادراک مراد به حصول پیوندد :-

{۱۸} هرکه فضل و قوت خویش بر ضعیفان بپسندد و بدان مغرور گردد و خواهد که دیگرانرا اگرچه از وی قوی‌تر باشند دست گرانی کند . هر آینه قوت او بر فضیحت و هلاک او دلیل شود :-

{۱۹} هیچ عیب ملک را چون عذر و بیقولی نیست که ایشان سایهٔ آفریدگار عزاسمه اند در زمین . و عالم بی آفتاب عدل ایشان نور ندهد و احکام ایشان در دماء و فروج و جان و مال رعایا نافذ باشد :-

{۲۰} صاحب حق را مظفر باید شمرد اگرچه حکم بخلاف هوای او نفاذ یابد — و طالب باطل را مخذول باید پنداشت اگرچه حکم بر وفق مراد او رود — و اهل دنیا از متاع مال و دوستان این جهان هیچ مالک نگردد مگر کردار نیک که برای آخرت مدخر گرداند . و عاقل باید که همت در کسب حطام دنیا نه بندد و همت بر طلب چیز باقی مقصور گرداند . و عمر و جاه گیتی را به مثل ابر تابستان و نزهت

گلستان بی ثبات شمرد — و باید که منزلت مال در دل او بدرجت سنگ ریزه باشد چه اگر خرج کند به آخر رسد و اگر ذخیره سازد میان او و سنگ تفاوتی نماند — و صحبت زنان را چون قربت افعی پندارد که از و هیچ ایمن نتوان بود و بر وفای وی کیسه نتوان دوخت — و خاص و عام و دور و نزدیک عالمیان را چون نفس عزیز خود شناسد و هرچه در باب خویش نه پسندد در حق دیگران روا ندارد :-!

{۲۱} بدانکه اگر درختی به برّند از بیخ او شاخی جهد و بقرار اصل باز شود . و اگر به شمشیر جراحتی افتد هم علاج پذیرد . و پیکان که در دل کسی نشیند بمثل بیرون آوردن آنهم ممکن گردد — و جراحت سخن هرگز علاج نه پذیرد و هر تیر که از گشاده زبان بر دلی رسد برآوردن آن در امکان نیاید و در دآن ابد الدهر باقی ماند . هر سوزی را داروئی است . آتش را آب ، زهر را تریاق ، غم را صبر . عشق را وصال — و آتش حقد را مادهٔ بی نهایت است که اگر همه دریاها بروی گذرد نمیرد :!!!-

{۲۲} خردمند اگرچه بقوت خویش ثقتی دارد . تعرض عداوت جایز نشمرد . و تکیه برعدت و شوکت خویش روا نه بیند = و نه هرکه تریاق وانواع داروها بدست آرد باعتماد آن بر زهر خوردن اقدام بنماید - و هنر در نیکو فعلی است که بسخن نیکو آن مزیت نتوان یافت . برای آنکه اثر فعل نیک اگرچه از آن قاصر باشد . در آخر کارها بآزمایش هرچه آراسته تر پیدا آید . و باز آنکه قول او بر عمل رجحان دارد تا کردنی ها را بحسن عبارت بیاراید و در چشم مردمان بجلادت زبان برآرد اما عاقبت به مذمت و ندامت کشد : -

{۲۳} هرکه بی اشارت ناصحان در کارها شروع کند از زمرهٔ شریران باشد . و بنادانی منسوب شود = چنانکه سید کاینات صلی الله علیه وآله فرموده است : لا تشاور اُمتی الوحدانی المعجب برأیه المرائی بعمله المخاصم بحجة " -:

{۲۴} تواضع باید نمود که قوی حال چیره دست را جز بتواضع دفع نتوان کرد . و نه بینی که گیاه تر از باد سخت بسلامت بجهد . و درخت را اگرچه قوی شاخ باشد و محکم از بیخ

پای بیفکند -:

{۲۵} گفته اند : و هرکه فرصتی فائت کرداند هرگز بران قادر نگردد . و آنکه دشمن را ضعیف و تنها دید و خویشتن را ازاو باز نرهاند بیش مجال نیابد و هرگز دران نرسد . و دشمن چون از آن ورطه بجست قوت گیرد و فرصت جوید " -:

{۲۶} دشمن چون ضعیف و بی عدت بود اهل مروت را ابرأو رحمت واجب باشد و عقلا درست گرفتن چنین کس بجان جویند و مکارم اوصاف خود را به اظهار عفو و احسان فراجهانیان نمایند و زینهاری و هراسان را امان باید داد که اهلیت او ثابت و متعین باشد . و بعضی کارها مردم را بر دشمن مهربان کند -:

{۲۷} عاقل دشمن را از هم جدا کردن ظفر شمرد که اختلاف خصمان موجب فراغ دل و نظام کار باشد : -

{۲۸} خردمندان بگفتار دروغ فریفته نشوند - و باز غافلان بدین معانی

التفات نمایند و باندک تملق نرم دلی در میان آرند واز سر حقدهای قدیم برخیزند تا دروغ دشمن را تصدیق نمایند و زود بر آشتی قرار دهند و ندانند صلح دشمن چو جنگ دوست بود —:

{۲۹} شوی بمنزلت پدر و محل برادر و مثابت فرزند است . و هرگز برخوردار مباد زنی که شوی را هزار بار از نفس عزیز خویش گرامی تر نشمرد . و جان و زندگانی برای فراغ و راحت او نخواهد —:

{۳۰} هر دشمن که به سبب دوری مسافت قصدی نتواند پیوست نزدیکی جوید و خود را از ناصحان نرد و به تلطف در معرض محرمیت آید . و چون بر اسرار وقوف یافت و فرصت مهیا بدید به اتفاق و بصیرت دست به کار کند . و هر زخم که زند چون برق بی حجاب باشد و چون قضای بی خطا رود —:

{۳۱} از علما شنوده ام که چون مظلومی در دست خصمی جائر افتد دل برگ بنهد و خویشتن به آتش بسوزد قربانی پذیرفته کرده باشد و هر دعا که در آن حال بگوید به اجابت پیوندد —:

{۳۲} اخیار در صحبت اشرار کم توانند بود — و کریم از دیدار لئیم گریزان باشد . لیکن عاقل برای رضای مخدوم از شدائد تجنب ننماید . و هر محنت که او را پیش آید او را چون جان دلخواه در بر گیرد . و صاحب همت ثابت قدم بهر ناکامی و مشقت و در مقام اندوه و ضجرت در اضطراب نیفتد و هرگاه کاری بزرگ و مهمی نازک حادث گشت و در آن نفس و ولایت ملک در خطر گشت اگر در فواتح آن از برای رفع خصم تواضعی رود چون مقرر شد که عواقب آن به فتح مقرون خواهد شد نزد خردمند وزنی ندارد —!

{۳۳} پادشاهان را در تحصین خزاین اسرار احتیاطی هرچه تمامتر واجب است . خاصه از دوستان نومید تا به دشمنان هراسان چه رسد —:

{۳۴} کم کسی باشد که ظفر یابد و در طبع او بغی پیدا نیاید . و در صحبت زنان حریص باشد و رسوا نگردد . و در خوردن طعام زیادتی نماید و بیمار نشود . و به وزیران رکیک رای ثقت افزاید و به سلامت ماند !!!! —:

{۳۵} هر که رنجی کشد که در او نفعی طمع دارد. نخست دست از جان بشوید و دل از سر برگیرد. آنگاه قدم در این کار نهد :-

{۳۶} از زمانه وفا طمع نباید داشتن. و هیچ خردمند خاطر بدان مشغول نگرداند که در آب خشکی جستن و از آتش سردی طلبیدن صفرائی است که نتیجهٔ آن سودای محترق باشد. گذشته را باز نتوان آورد. تدبیر مستقبل از مهمات است :-

{۳۷} دشمن را برفق و مدارا زودتر مستأصل توان کرد که به جنگ و مکابره. و از اینجا گفته‌اند که: « اندک خرد به از مردی بسیار. که یک تن اگرچه توانا و دلیر باشد و در مصاف رود ده تن را غایت بیش نتواند زد. امّا مرد دانا بیک فکرت ملکی پریشان کند و لشکر گران را برهم زند. آتش با قوت و حدّت خویش اگر بر درختی افتد آن‌قدر تواند سوخت که بر روی زمین باشد. و آب با لطف و نرمی خویش هر درختی را که از آن بزرگ‌تر و قوی‌تر نباشد از بیخ براندازد :-

{۳۸} اگر دو تن در طلب مهمّی ایستند مظفر آن کس شود که بمروّت مخصوص است. و اگر در مروّت برابر باشند آنکه صاحب عزیمت باشد. و اگر در آن مساواتی افتد آنکه یار و معین بسیار دارد. و اگر در آن تفاوتی نباشد آنکه بسعادت بخت و قوت ذات راجح است :-

{۳۹} حکما گفته‌اند: « هر که با پادشاه با حزم دانا که از بطر نصرت ایمن باشد. و از دهشت هزیمت فارغ مخاصمت اختیار کند. مرگ را بحیلت بخویشتن راه داده باشد. و زندگانی را بوحشت از پیش رانده. خاصه ملکی که از دقایق و غوامض مهمات هیچ چیز بروی پوشیده نگردد و موضع شتاب و درنگ و درشتی و نرمی و خشم و رضا اندر آن مشتبه نشود. و مصالح امروز و فردا و مناظم حال و مآل در فاتحت کارها بشناسد و وجوه تدارک آن می‌بیند. به هیچ وقت نه جانب حلم و استمالت نامرعی دارد. و نه ناموس باس و سیاست را مهمل گذارد » :

{۴۰} هر که بدشمنی غالب و خصمی قاهر مبتلا گشت تا از وی نرهد هرب ازو

و پای از سر . و کفش از دستار نشناسد . و حکما گفته اند : «که تا بیمار را صحت کامل نباید از خوردنی مزه نیابد . و حمال تا بار گران از گردن نه نهد نیاساید . و مردم هراسان تا از دشمن مستولی ایمن نگردد گرمی سینهٔ او نیارامد» .-

(۲۱) جهانداری را منزلتی شریف و درجتی عالی است . و بدان محل به کوشش و آرزو نتوان رسید . و جز به اتفاق نیک و مساعدت سعادت بدست نیاید . و چون میسر شد آن را عزیز باید داشت و در ضبط آن مبالغت باید نمود . و حالی صواب آن لایقتر که در کارها غفلت کم رود و مهمات خوار داشته نیاید . که بنای ملک و استقامت دولت جز به حزم کامل و عزمی شامل و رای راست و شمشیر تیز ممکن نگردد :-

- نتیجه -

(۲۲) خردمند بسخن دشمن التفات نکند . و زرق و شعوذهٔ او نخرد . و در ضمیر نگذارد . و هرچند از دشمن دانا و مخالف داهی تلطف و تودد بیش بیند

[حاشیه: شعوذه = شعبده]

در بدگمانی و خویشتن نگاه داشتن زیادت کند و دامن بهتر درچیند . چه اگر غفلتی ورزد و زخم گاهی خالی گذارد هر آینه کمین دشمن گشاده گردد . و پس از فوات فرصت و تعذر تدارک پشیمانی دست نگیرد . پس بر دشمن اعتماد نباید کرد و خصم را خوار نباید داشت اگرچه ضعیف باشد . و دوستان گزیده و معینان شایسته بدست آوردن نافع تر ذخیرتی و مربح تر تجارتی باید دانست . و اگر کسی را هر دو طرف ممکن شود که هم دوستان را عزیز تواند داشت و هم از دشمنان مکار و مخالفان غدار دامن در تواند چید . بکمال مراد و نهایت آرزو برسد و سعادت دو جهانی بیابد .-:

باب هفتم ۷ میمون و سنگ پشت

ذبول = پژمردگی

(۱) عادت زمانه خود این است طراوت جوانرا به ذبول پیری بدل میکند. و ذل درویشی را به عز توانگری استبدال میدهد. خویشتن را در لباس عروسان بر جهانیان عرضه میکند. آرایش ظاهر را مدد غرور بیخردان کرده است. و نمایش بی اصل را مایهٔ فریب حریصان گردانیده. همگنان در دام آفت اوی افتند و اسیر هوا و مراد او میشوند از خبث باطن و مکر خلقتش غافل و از دنائت طبع و سستی عهدش بیخبر. و خردمند بدین معانی التفات ننماید و دل در طلب جاه فانی نه بندد و روی به کسب خیر باقی آرد. که جاه و عمر دنیا پایدار نتواند بود و اگر از مال چیزی بدست آرد هم برآنگونه بباید گذاشت تا بیگانگان دندان تیز کرده بگویند که "میراث حلال است"

(۲) سزاوارتر چیزی که خردمندان از آن تحرز فرموده اند سیرت بی وفائی و غدر است خاصه در حق دوستان و برای زنان. که گفته اند: "بر کمال عیار زر به عون آتش رنج وقوف توان یافت و بر قوت

سداد = عمل و قول صواب

ستور به حمل بار گران دلیل توان گرفت و سداد و امانت مردم بداد و ستد توان شناخت." و هرگز علم به نهایت کارهای زمان و به کیفیت بدعهدی ایشان محیط نگردد. —

(۳) چون در دل کسی از دوست او شبهت افتاد باید که زود در پناه حزم گریزد و برفق و مدارا خویشتن نگاه دارد. و اگر آن گمان به یقین گردد از بدسگالی او سلامت ماند. و اگر ظن خطا کند از مراعات جانب احتیاط عیبی نزاید و دل را برای انقلاب او قلب نام کرده اند و نتوان دانست که هر ساعت میل او به خیر و شر چگونه اتفاق افتد. —

(۴) علما گویند: "که نیکو ننماید که کسی از زاهدان آنچه برای تقدیم خیرات و ادخار حسنات طلبند باز گیرد. یا از پادشاهان روزگار چیزی که از جهت صلاح خاص و عام خواهند دریغ دارد. یا با دوستان آنچه فراغ ایشان را شاید مضایقت کند."

— نتیجه —

{۵} کسب آسان تر از نگاه داشتن چه بسیار نفایس به اتفاق نیک و مساعدت روزگار بی سعی و اهتمام حاصل آید اما حفظ آن جز برایهای ثاقب و تدبیرهای صائب صورت نه بندد . و هرکه در میدان خرد پیاده باشد و از پیرایهٔ حزم عاطل مکتسب او زود در حیز تفرقه افتد و در دست او جز حسرت و ندامت باقی نماند . پس اهل رای و تجربت را باید که این باب را با خرد و ممارست خود باز اندازد و بحقیقت بشناسد که مکتسب خود را از مال و دوست و غیره عزیز باید داشت و از موضع تضییع و اسراف برحذر باید بود چه هرچه از دست بشد بهیچ معنی باز نیاید و تلهف و حیرت و تاسف و ضجرت مفید نباشد -:

باب هشتم ۸ شواهد و مراسم

{۱} قال النبی ص : « اِنَّکُم لَن تَسَعُوا النّاسَ بِاَموالِکُم فَسَعُوهُم بِاَخلاقِکُم »

اگر کسی بر تقدیم ابواب مکارم و انواع فضایل مبادرت نماید و بر امثال و اقران اندران بیشی دستی و مسابقت جوید . چون درشتخویی و تنگ بر آن پیوندد همه هنرها را بپوشاند و در همه طبع‌ها نفرتی پیدا آید -:

{۲} قال الله سبحانه و تعالی : « وَلَو کُنتَ فَظّاً غَلیظَ القَلبِ لَانفَضّوا مِن حَولِکَ » :

فظّاً = مرد بدخوی سخت دل

و در صفت خلیل آمده است (اِنَّ اِبراهیمَ لَاَوّاهٌ حَلیمٌ) - برای آنکه حلیم محبوب باشد و دل خواص و عوام بدو مایل -:

اوّاه = بخشاینده و نرمی کننده

{۳} بر لفظ معاویه رفت (یَنبَغی اَن یَکونَ الهاشِمیُّ جَواداً . وَالاُمَویُّ حَلیماً وَالمَخزومیُّ تَیّاهاً وَالزُّبَیریُّ شُجاعاً

تیاه = گردن کشی کننده

این سخن به سمع شریف حسین ع رسید . گفت : « میخواهد تا ما
سخاوت ورزند و درویش گردند و محزد میان کر کنند تا طلاع
از ایشان برند و مردمان ایشان را دشمن گیرند و زبیریان بغزد تنها
در جنگهای دشوار و کارهای صعب افتند تا کشته شوند و نسل ایشان
منقطع گردد و ذکر بنی امیه که از اقربای اویند به حلم و کرم آزاری
در افواه افتد و در دلها محبوب گردند و خلق را به هوا و ولای ایشان
میل افتد » :-

(۴) سمت حلم جز به ثبات عزم و سکون طبع حاصل نیاید -
کما قال ع الحلیم الا ذو اناة - چه شتاب کاری پسندیده — اناة = بردباری
نیست و با سیرت ارباب خرد و حصافت تناسبی هیچ ندارد . فان — حصافت = عقل و خرد
العجلة من الشیطان

(۵) هرکه بنای خویش بر قاعده ثبات و خرد و حزم و وقار نهد
عواقب کار او مبنی بر سلامت و مقصور بر ندامت باشد . و ستوده ترخصلتی

که ایزد تعالی آدمیان را بدان آراسته گردانیده است جمال حلم و فضیلت
وقار است زیرا که منافع آن عام است و فواید آن خلایق را شامل

- نتیجه -

(۶) خردمند باید که این تجارب را امام سازد . و آیینه رای خویش را
به اشارت حکما صیقل کند . و در همه اوقات به تثبت و تأنی و وقار گراید
و از تعجیل و خفت و غفلت بپرهیزد تا وفود اقبال و دولت — وفود = وارد شدن
بساحت او متواتر شود و امداد خیر و سعادات بجانب او متصل گردد

باب نهم ۹ موش و گربه.

{۱} هیچ کس از یافتن حسنات و ادراک سعادات از دو کس محرومتر نباشد :

اوّل آنکه بر کسی اعتماد نکند و بگفتار خردمندان ثقت مستحکم نگردد

دوّم آنکه دیگران را از قبول روایت و تصدیق شهادت او امتناع افتد و در آنچه نماید و گوید خردمندان آن را خوار دارند -:

{۲} بدانکه قوت رای و ثبات عزم هر کس در هنگام نکبت توان آزمود زیرا که حوادث زمانه بوتهٔ وفا و محک ثبات مردان است، و آنکس که بتواضع و تضرّع مقدمات آزار فرو نتواند گذاشت و در عفو و تجاوز پیش دستی و مبادرت نتواند نمود از پیرایهٔ نیکو نامی عاطل گردد، و در لافگاه مردان سرافکنده ماند -:

{۳} بدانکه دوستان دو نوعند :

اوّل آنکه بصدق و رغبت آرزو به موالات گراید :

دوّم آنکه از روی اضطرار صحبتی پیوندد . و هر دو جنس از التماس منافع و احتراز از مضارّ غافل نتوانند بود . امّا آنکه بی مخافت به دواعی صفای عقیدت افتتاحی کند در همه احوال با اعتماد باشد :

و آنکه بضرورت در پناه دوستی آید حالات میان ایشان متفاوت رود، گاه آمیختگی و مباسطت و گاه دامن در چیدن و مجانبت -:

{۴} دوستی و برادری را ضایع مکن چه هر که دوستی را به جهد بسیار در دایرهٔ محبت کشد و بی موجبی بیرون گذارد از ثمرات موالات محروم ماند و دیگر دوستان از وی نومید شوند -:

{۵} جائیکه ظاهر حال مبنی بر عداوت دیده میشود چون بحکم این مقدمات در باطن گمان مودّت افتد اگر انبساطی و آمیختگی ورزد از عیب منزه باشد و از ریبت دور . و باز جائیکه در باطن شبهتی متصور شود اگرچه ظاهر از کینه پاک مشاهده کرده آید بدان التفات نشاید نمود و از توقّی و تصوّن هیچ باقی نشاید گذاشت که مضرت آن بسیار است -:

{۶} میل جهانیان به دوستان برای منافع است و پرهیز از دشمنان برای مضار . اما عاقل اگر در رنجی افتد که خلاص آن به اهتمام دشمن امید دارد و فرج از چنگال بلای به معاونت او تواند یافت گرد تودد برآید و در اظهار مودت کوشد — و باز اگر از دوستی خلاف بیند تجنب نماید و در کارها بر مزاج روزگار رود و هر حادثه را فراخور حال و موافق وقت تدبیری اندیشد و با دوست و دشمن در انقباض و انبساط و رضا و سخط و تکلف و تواضع چنانکه ملایم مصلحت تواند بود زندگانی کند و در همهٔ معانی جانب رفق و مدارا برعایت رساند :-

{۷} بسلامت آن نزدیکتر که ناتوان از مصاحبت توانا . و عاجز از مقاومت قادر پرهیز نماید :-

— نتیجه —

{۸} اغلب دوستی و دشمنی قائم و ثابت نباشد . و هرآینه بعضی به حوادث زمانه استحالت پذیرد و مثال آن چون ابر بهاری است

که گاه میبارد و گاه می ایستد . و بسیار دوستی است که بکمال لطف رسیده باشد و نما و طراوت آن بر امتداد روزگار باقی مانده ناگاه بچشم زخمی افتد و به عداوت و استزادت کشد . و باز عصبیتهای موروث و دشمنی قدیم بیک مجاملت ناچیز گردد و بنای مودت مستحکم . و خردمند روشن رای در هر باب بر قضیت فرمان و اشارت صاحب شریعت ع
أَحْبِبْ حَبِيبَكَ هَوْناً مَا . عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْماً مَا . وَأَبْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْناً مَا . عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْماً مَا . نه تألف دشمنی فرو گذارد و نه طمع از دوستی او منقطع گرداند و نه بر هر دوستی اعتماد کلی جایز شمرد . و دانای عاقبت اندیش التماس صلح و مقاربت دشمن را غنیمت پندارد چون متضمن دفع مضرتی و جلب منفعتی باشد . و هر که در این معانی وجه تدارک در پیش چشم داشت و طریق مصلحت بوقت بدید به حصول غرض نجح مراد برسد :-

باب دهم ۱۰ شاهزاده و مرغ

{۱} بیچاره کسی که بصحبت جباران مبتلا گردد که عقد عهد ایشان زود سست شود. و همیشه رخسار وفای ایشان بچنگال خراشیده باشد. نه اخلاص و مناصحت نزدیک ایشان محلی دارد. و نه دالت معرفت و ذمام معرفت در دل ایشان وزنی آرد. و دوستی و دشمنی ایشان بر حدوث حاجت و زوال منفعت مقصور است. و عفو در مذهب انتقام محظور شناسند. و اهمال حقوق در شرع نخوت و جبروت مباح پندارند. ثمرهٔ خدمت مخلصان کم یاد آرند. و عقوبت زلت خائنان دیر فراموش کنند. ارتکاب های بزرگ از جهت خویش خرد و حقیر شمرند. و سهوهای خرد را از جانب دیگران بزرگ و خطیر دانند -:

{۲} مجرم ایمن نتواند زیست اگر چه در عقوبت عاجل توقفی رود. اما بر عذاب آجل بی شبهت منتظر و مترصد باشد و اگر بموافقت تقدیر و مساعدت بخت از آن بجهد اعقاب او را تلخی عقاب آن بباید چشید -:

{۳} خردمندان گفته اند: «هر چند مردم آزرده لطف و دلجوئی زیادت واجب دارد بدگمانی و نفرت بیشتر شود» -:

{۴} حکما مادر و پدر را بمنزلت دوستان دانند - و برادر را در محل رفیق - و زن را بمثابت الیف شمرند - و اقربا را در رتبت غریمان - و دختر را در موازنهٔ خصمان - و پسر را برای بقای ذکر خواهند - و نفس و ذات خویش را یکتا شناسند و در عزت آن هیچ جانب را شرکت ندهند. چه هرگاه که مهمی حادث گردد هر کس بگوشه ای رود و به هیچ تأویل خود را برای دیگران در میان ننهند -:

{۵} موضع خشم در دلها بر موجع است و محل حقد در دلها مولم. و اگر بخلاف این چیزی شنوده شود اعتماد را نشاید که زبان در این معانی از مضمون عقیده عبارتی راست نکند و بیان در این سفارت حق امانت نگذارد. اما دلها یکدیگر را شاهدی عدل و گواهی بحق اند -:

ضغن. ضغینه = کینه

{۶} میان دوستان اعتقاد و ضغاین بسیار حادث شود چه امکان

جانیان از سینه گردانیدن راه آرزو و خصومت قاصر است . و هر که
بزیور عقل آراسته تر باشد و بزینت خرد متحلی بر میرانیدن آن عرق
نماید و از احیای آن تجنب لازم شمرد —:

{۷} در مذهب خرد قبول عذر ارباب حقد محظور است و طلب صلح اسباب
عداوت حرام . زیرا که در آن خطری بزرگ است و جانبازی بیکران
— و پوشیده نماند که خصم موجبات وحشت فرو نگذارد . و از ترصد فرصت
در مکافات آن اعراض ننماید . و بسیار دشمنانند که بقوت و زور بر ایشان
دست نتوان یافت و بحیله و مکر در قبضهٔ قدرت و چنگال نقمت توان کشید
= چنانکه پیل وحشی بمؤانست پیل اهلی در دام افتد —:

{۸} مرد کریم الیف را در فراق نیفکند و بهر بدگمانی انقطاع دوستی و برادری روا ندارد
و معرفت قدیم و صحبت مستقیم را بمجرد ظن ضایع و بی ثمر نگرداند اگرچه در آن خطر نفس
و مخافت جان باشد . و این خلق در حقیر قدر و خسیس منزلت از جانوران هم یافت
میشود —:

{۹} حقد و آزار در اصل مخوف است . خاصه آنچه در ضمایر ملوک متمکن گردد که
پادشاهان در مذهب تشفی صلب باشند و در دین انتقام غالی . تأویل و رخصت
را البته در حوالی سخط و کراهیت مجال ندهند و فرصت مجازات را فرضی متعین شمرند
و امضای عزیمت را در تدارک کار خائنان و تلافی سهو مفسدان فخری بزرگ و
ذخیرتی نافع شناسند . و اگر بخلاف چشم داشت رود زرد روی شود که فلک
در این هوس دیده سپید کرد و چرخ در این تکاپوی پشت گوژ گردانید و بدین
مراد نتوانست رسید —:

{۱۰} مثل کینه در [illegible] مادام که مهیجی نیابد چون [illegible] افروخته بی هیزم است . اثر
حالی اثری ظاهر نگرداند [illegible] چندانکه بهانه یافت و علتی دید بر آن مثال که آتش در حلفا
افتد فروغ خشم بالا گیرد و جهانی را بسوزد و دود آن بسیار دماغ های تر را خشک گرداند
و چشم های خشک را تر کند . و هرگز آن آتش را مال نفیس و سخن جانی و لطف
و تواضع مجرم و چاپلوسی و تضرع گناه کار و اخلاص و مناصحت خدمتگار .
تسکین ندهد و تا نفس متهم باقی است قوت خشم کم نگردد = چنانکه تا هیزم برجای

حلفا = بیزر

است هیچ کس نکته‌ای است که جانب حزم و احتیاط را مهمل باید گذاشت و تصون نفس از مکاره در توقف نهاد «اِعقِلها و توکَّل علی الله» :—

اعقلها = با توکل زانوی اشتر به بند

(۱۲) هیچ چیز نتواند بود در آنکس که از سهوهای دوستان اعراض نتواند نمود و از سر حقد و آزار ایشان برنتواند خواست که در مدت عمر بدان مراجعت نپیوندد و به هیچ وقت و بهیچ حال در صفحهٔ دل او از آن اندک و بسیار نشانی یافته نشود . و اعتذار و استغفار اصحاب را باهتزاز و استبشار تلقی نماید .

قال النبی صلعم : «الا اُنبّئکم بشرّ الناس من لا یقبل عذراً و لا یقیل عثرةً»

(۱۳) هر که در کف پای او قرحه‌ای افتد اگر بی ثبات عزم و قوت [illegible] بی تابی کند و در سنگ درشت رفتن جایز شمرد چاره نباشد از آنچه جراحت تازه شود و پای از کار بماند چنانکه بیش بر خاک نرم رفتن دست ندهد . و آنکه با علت رمد استقبال شمس و شمال واجب بیند همت او بر تعرض کوری مقصور باشد — و مقارنت مجرم با حقود همین مزاج دارد و تحرز از آن از وجه شرع و قانون رسوم فرض عین است

!—

است آتشش نمیرد . و با این همه اگر کسی از گنه‌کاران را امکان آن تواند بود که در مراعات جوانب لطفی بجای تواند آورد و در طلب رضا و تحری فراغ دوستان سعی پیوندد و در کسب منافع و رفع مضار معاونتی و مظاهرتی واجب دارد . ممکن است که این وحشت برخیزد و هم عقیدت متزید را صفائی حاصل آید و هم دل خائف و مجرم به نسیم امن خوش و خنک گردد :—

متزید = عتاب کننده

(۲۱) هیچ کس بر نفع و ضر در حق کسی بی خواست باری عز اسمه قادر نتواند بود و اندک و بسیار و خرد و بزرگ آن بتقدیر سابق به حکم مبرم بازبسته است و [illegible] دست مخلوق از ایجاد و احیاء قاصر است اهلاک و افنا هم از جهت وی متعذر باشد :—

(۲۲) هم چنین است عجز آفریدگان از دفع قضای آفریدگار عز اسمه ظاهر و مقرر است که انواع خیر و شر و ابواب نفع و ضر برحسب ارادت و قضیت مشیت خداوند جل جلاله نافذ میگردد و جهد و کوشش خلایق در آن تقدیم و تاخیر و مماطلت و تعجیل صورت نه بندد . و با آنکه اجماع کلی و اتفاق عام بدین نکته حاصل

{۱۵} هرکه بر قوّت ذات خود اعتماد کند لاشک در مخاوف و مضایق رود و اقتحام موجب هلاک و داعی بوار باشد :-

و هرکه مقدار طعام و شراب نشناسد و چندان خورد که معده از هضم آن عاجز آید یا لقمه باندازهٔ گلو گیرد که در حلق او باند او را دشمن جان خود باید شمرد

{۱۶} هرکه بگفتار خصم در غرور افتد و بقول کسی که از او ایمن نتواند بود فریفته شود به نزدیک اهل حصافت و خرد مردود باشد و در زمرهٔ اهل حمق و جهالت معدود گردد :-

{۱۷} هیچ کس نتواند شناخت که تقدیر در حق وی چگونه منزل شده است و او را در ترصد سعادت روزگاری باید گذاشت یا در انتظار شقاوت زیست . لیکن بر همگنان واجب است که کارهای خویش بر مقتضای رأیهای صایب بپردازند و در مراعات جانب حزم و حذر تکلف واجب بینند و در حساب نفس خویش ابواب مناقشت لازم شمرند و در میدان هوا عنان بگیرند و با دوست و دشمن در خیرات مسابقت بجویند تا همیشه مستعد قبول اقبال و دولت توانند بود . و اگر اتفاق خوب روی نماید از جانب

دولت خالی نماند . و الّا طاعنان را مجال وقیعت باقی نماند و کارهای آسمانی در حق جهانیان بر قضیت اجل تقدیر بر میرود و در آن زیادت و نقصان و تقدیم و تأخیر صورت نبندد . و بر اطلاق عاقل آنکس را توان شناخت که از ظلم کردن و ایذاء جانوران بپرهیزد . و مادام که راه حذر در پیش وی گشاده باشد در مقام خوف دفع نایستد و تحرز از آن باقی نگذارد :-

{۱۸} هرکه پنج خصلت را بضاعت راه و سرمایهٔ عمر سازد بهر جانب که روی نهد اغراض پیش او متعذر نگردد . و موافقت رفیقان ممتنع نباشد . و وحشت غربت او به مؤانست بدل گردد . از بدی باز بودن . از ریبت و خطر پهلو تهی کردن . مکارم اخلاق را لازم گرفتن . شعار و دثار خود کم آزاری و نکوکاری ساختن . حسن ادب در همه اوقات نگاه داشتن :-

{۱۹} عاقل چون در منشاء و مولد و میان اقربا و عشیرت بجان ایمن نتواند بود دل بر فراق اهل و فرزند و دوستان و پیوستگان خویش کند که این همه را عوض ممکن گردد

{۲۰} باید دانست که ضایع تر مالها آنست که از آن انتفاعی صورت نه بندد و در وجه انفاق ننشیند . و نابکار تر زنان آنست که با شوی نسازد . و بدتر فرزندان آنست که از اطاعت پدر و مادر ابا نماید و همت بر عقوق مقصور دارد . و لئیم تر دوستان آنست که در حال شدت و نکبت دوستی و مصادقت مهمل گذارد . و غافل تر ملوک آنست که بیگناهان از وی ترسان باشند و در حفظ ممالک و ضبط رعایا اهتمام لازم نشمارد . و ویران تر شهرها آنست که در او امن و خصب کم اتفاق افتد —:

— نتیجه —

{۲۱} هر که باده روح القدس منتظر باشد و بمدد عقل کل مؤید در کارها احتیاطی هر چه تمامتر واجب بیند و مواضع خیر و شر و نفع و ضر اندران نیکو بشناسد . و بر او پوشیده نماند که از دوست متوزید و قوی آزرده تحرز ستوده تر و از مکامن مکر و غدر او تجنب اولیتر خاصه تغیر باطن و تفاوت اعتقاد او بچشم خرد می بیند و جراحت دل و خدشه ضمیر او به نظر بصیرت مشاهده

می کند چه اگر بچرب زبانی و تودد او فریفته شود و جانب تحفظ و تیقظ بی رعایت گرداند هر آینه تیر آفت را از جان هدف ساخته باشد و تیغ بلا را به مقناطیس جهل به خود کشیده —:

باب یازدهم ۱۱ شر و شغال

(۱) یکی را از پیران طریقت پرسیدند که «وَالْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَالْعافِینَ عَنِ النّاسِ وَاللهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» را معنی بگوی. —

پیر جواب داد که: «واضع آیت آنچه شریعت مستوفی بیاورده اند و بر آن مزید صورت نبندد. امّا پیران طریقت رضوان الله علیهم چنین گفته اند: که خشم فرو خوردن آنست که در عقوبت مبالغت نرود. و عفو آنکه اثر کراهیت از صفحهٔ دل محو کرده شود. و احسان آنکه با اهل صحبت و دوستی مراجعت نموده آید (چون بندهٔ خری بهر خطائی مفروش) که در شرع کرم رعایت وسائل فرض است و در حکم مروت اهمال حقوق محظور است. —

(۲) باید دانست که ایزد تعالی بندگان خویش را مکارم اخلاق آموخته است و بر عادات ستوده و شمایل مرضی تحریض نموده. و هر که را سعادت ازلی و عنایت لم یزلی یار و معین بود قبلهٔ دل و کعبهٔ جان او احکام قرآن عظیم باشد. و از سیاقت این حدیث معلوم گردد که بنای کارها بر لطف و رفق می باید نهاد و در همه ابواب مدارا

و مواسات معتبر است —

قال النبی صلعم: «اِنَّ الرِّفْقَ لَوْ کانَ خَلْقاً لَما رَاَی النّاسُ خَلْقاً اَحْسَنَ مِنْهُ. وَ اِنَّ الْخُرْقَ لَوْ کانَ خَلْقاً لَما رَاَی النّاسُ خَلْقاً اَقْبَحَ مِنْهُ»

(۳) پادشاه باید که بر اندازهٔ اخلاص و مناصحت و هنر و کفایت آنکس که در معرض تهمتی افتد نیکو شناسد. اگر در مصالح بدو استعانتی تواند کرد و بر رای و امانت او مهمی ملکی تواند گذشت در تازه گردانیدن اعتماد بر وی مبادرت نماید و آنرا از عیب و ریب خالی پندارد و خوف دل او از وجه استمالت و تألف بقرار معهود باز رساند و این خبر را امام سازد که پیغمبر فرمود: «اَقِیلُوا ذَوِی الْهَیْئاتِ عَثَراتِهِم». چه ضبط ممالک بی وزرا و معینان در امکان نیاید و انتفاع از بندگان آنگاه بیشتر شود که ذات ایشان بخرد و عفاف و هنر و صلاح آراسته شود و متمیز بحق گذاری و نصیحت و هواخواهی — و نیز مهمات ملک را نهایت نیست و حاجت پادشاهان به کافیان ناصح که استحقاق محرمیت اسرار و استقلال تمشیت اعمال دارند متوفر است. و

ذوی الهیئات = خداوندان مروت

پس از تفهم این معانی و شناخت این دقایق بر پادشاه فرض است که تتبع
اعمال و تفحص اشغال که بکفات تفویض فرماید بجای می آرد چنانکه از نقیر و
قطمیر احوال هیچ چیز بر وی پوشیده نماند . اگر مخلصان را توفیق مساعدت
نماید و خدمتی کنند یا خائنان را اهمالی افتد هر دو میداند . و ثمره کردار
مخلصان هرچه تمامتر ارزانی میدارد و خائنان را بقدر گناه تنبیه واجب
می بیند . اگر از این دو طرف یکی مهمل ماند مصلحان کاهل و آسان گیر شوند
و مفسدان دلیر و بی باک و کارها پیچیده و اعمال مختل و مهمل ماند و تلافی
آن دشوار دست دهد ٪ —:

(۴) عمر در زحیر گذاشتن را فایده صورت نمیتوان داد چنانکه آید روزی
بفرحی به پایان می باید رسانید و نصیب خویش را از لذات بر میباید داشت
قوله عز و جل : « وَ لا تَنسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنیا » —
و بحقیقت بباید شناخت که دی را باز نتوان آورد . و فرقت بر یافتن
فردا مستحکم نیست . امروز ضایع کردن و از تمتع غافل بودن چه معنی دارد —:

(۵) چون میدانید که دی بگذشت و فردا را در نمیتوان یافت از امروز
چیزی ذخیره کنید که توشه راه را شاید که این دنیای فریبنده سراسر عیب
است همین هنر دارد که مزرعه آخرت است که در وی تخمی میتوان پراگند که
ریع آن در عقبی هرچه تمامتر باشد .
همت بر امضای خیرات و ادخار حسنات مصروف دارید و بر مساعدت
عالم غدار تکیه مکنید . و دل بر بقای ابد مبندید . و از ثمره تن درستی و ثروت
بی نصیب مگذرید —
قال النبی صلعم : « اِغتَنِم خَمساً قَبلَ خَمسٍ . شَبابَکَ قَبلَ هَرَمِکَ . و
صِحَّتَکَ قَبلَ سَقَمِکَ . و غِناکَ قَبلَ فَقرِکَ . و فَراغَکَ قَبلَ شُغلِکَ
. و حَیاتَکَ قَبلَ مَوتِکَ » : که لذت دنیا چون روشنائی برق و تاریکی
ابر بی ثبات است —:

(۶) اگر سعادت دو جهانی میخواهید این سخن در گوش کنید . برای طعمهٔ اطلاق
آن تا حلق است ابطال جانوری روا مدارید و بدانچه بی ایذاء بدست آید قانع

شوید .

قال النبی صلعم : « انّ روح القدس نفث فی روعی انّ نفساً لن تموت حتّی تستوفی رزقها الا فاتقوا الله واجملوا فی الطلب » -

(۷) پادشاهان سزاوارند بر آنچه برای کفایت مهمات الضار و اعوان شایسته گزینند و با این همه بر ایشان واجب است که هیچ کس را بر قبول علی اکراه نفرمایند که چون کاری بجبر در گردن کسی کرده شود که او را ضبط آن میسر نباشد و از عهده لوازم مناصحت بواجبی بیرون نتواند آمد بروی وبال شود و کار را خلل پذیرد -:

(۸) کار سلطان بابت دو کس باشد :

یکی مکاری متقحم که باقتحام غرض خویش حاصل کند و به مکر و شعوذه مسلم ماند - و دیگر غافلی ضعیف که بر خواری کشیدن خو کرده باشد و به هیچ تأویل منظور و محترم و مطاع و مکرم نگردد که در معرض حسد و عداوت افتد -

و من میگویم : « بخدائی که آفرین کرده است عاقلان را بخویشتن داری .
که نیارزد به نزد همت من ملک هر دو جهان به یک خواری »

و بباید دانست که عاقل هر آینه محروم باشد و محسود . و من از این هر دو طبقه نیستم . نه آن غالب است که خیانت کنم . و نه طبع خسیس که مذلت کشم -

(۹) هر که خواهد خدمت پادشاهان به نصیحت و امانت و عفاف و دیانت مؤکد گرداند و اطراف آنرا از ریا و ریبت و سمعت و خیانت مصون و منزه دارد کار او را استقامتی صورت نه بندد و مدت عمل او را دوامی ممکن نشود هم دوستان سپر معادات بر روی وی کشند و هم دشمنان از جان او نشانه تیر بلا سازند . و دشمنان از وجه محاسدت در منزلت مخاصمت اندیشند . و دوستان از جهت یکدلی و مناصحت منافقت کنند . و هرگاه که مطابقت دوستان و دشمنان بهم پیوست و اجماع فریقین بر عداوت منعقد گشت البته ایمن نتواند زیست و خوشدل نتواند بود . واگرچه پای بر فرق کیوان نهاده است سر بسلامت نه برد . و خائن باری از جهت دشمنان پادشاه فارغ باشد اگرچه از دوستان بترسد -:

(۱۰) پوشیده نماند که حرمت زن بشوی متعلق است. و عزت فرزند به پدر. و دانش شاگرد به نصیحت استاد. و قوت سپاه به لشکرکشان قاهر. و کرامت زاهدان به دینداری. و امن رعیت به پادشاه. و نظام کار پادشاه به تقوی و عدل. و ثبات عقل و عده حزم شناختن اتباع و داشتن هریک در محل و منزلت او. و اصطناع فرمودن بر مقدار هنر و کفایت. و متهم شمردن نزدیکان در حق یکدیگر که اگر سعایت این در حق او و از آن او در حق این مسموع باشد هرگاه خواهند مخلصی را در معرض تهمت توانند آورد. و خائنی را در لباس امانت جلوه کرد. و محاسن ملک در مقابح برد مان نمود[۱۱] و نشاید که پادشاه تغیر مزاج خویش بی یقینی صادق به اهل ثقت و امانت روا دارد. لیکن باید که در مجال حلم و بسطت علم او همه چیز گنجان باشد. و سوابق خدمتکاران نیکو هیش چشم دارد. و مساعی و مآثر ایشان بر صحیفهٔ دل به نگارد. و آنرا ضایع و بی ثمرت نگذارد. و سخن بی هنران در حق هنرمندان کافی نشنود

و عقل و رأی خویش را در همه معانی حکمی عدل و ممیزی بحق شناسد

(۱۲) از تقریب هشت کس خذر واجب است ~

(۱) آنکه نعمت منعمان را سبک دارد ~

(۲) آنکه بی موجبی در خشم شود.

(۳) آنکه بعمر دراز مغرور باشد و خود را از رعایت حقوق بی نیاز پندارد

(۴) آنکه راه غدر و مکر پیش او کشاده و سهل نماید ~

(۵) آنکه احکام خویش بر عداوت نهد نه بر راستی و دیانت ~

(۶) آنکه هوا قبلهٔ دل سازد ~

(۷) آنکه بی سببی بر مردم بدگمان گردد ~

(۸) آنکه تعلیت حیا معروف باشد و بشوخی و وقاحت مذکور — بر هشت کس اقبال نمودن فرض است —

(۱) آنکه شکر احسان بر خود لازم شمرد ~

(۲) آنکه عقد و عهد او بحوادث روزگار وهن نه پذیرد ~

(۳) آنکه تعظیم حقوق ارباب تربیت واجب بیند

(۴) آنکه از غدر و فجور به پرهیزد

(۵) آنکه به اذیال شرم و صلاح تمسک نماید

(۶) آنکه در حال خشم بر خود قادر باشد

(۷) آنکه بهنگام طمع سخاوت ورزد

(۸) آنکه از مجالست اهل فحش و فسق پهلو تهی کند —:

{۱۳} هر پادشاه که چرتک ساعی فتنه انگیز را در گوش جای دهد و بزرق و شعوذه دیو مردم التفات نماید خدمت او جانبازی باشد و از آن احتراز کردن فریضه گردد

{۱۴} مخدوم چنان باید که بسعت دل او چون دریا بی نهایت باشد و مرکز حلم او چون کوه با ثبات و سکونت نی سعایت او را در موج آرد نه فورت خشم او را در حرکت —:

{۱۵} اگر در ضمیر مخدوم بسبب تقصیری و اهمالی کز جهت خدمت کاران رساند

کراهیتی باشد چون خشم خود براند و تعریکی فراخور حال آنکس بجای آرد تا اثر آن زایل شود و اندک و بسیار چیزی نماند و بغمز تمویهات قاصدان هم پیشان و بیش به ترهات اصحاب اغراض التفات ننماید و فرط اخلاص و مناصحت و کمال و هنر و کفایت اینکس بهتر مقرر گردد و اگر در دل خدمتگار خوفی و هراسی باشد چون مالش یافت هم ایمن گردد و از انتظار بلا فارغ آید و استزادت بالکلی از سه وجه بیرون نتواند بود یا جاهی که دارد با اهمال مخدوم نقصان پذیرد. یا خصمان بروی بیرون آیند . یا نعمتی که اندوخته باشد از دست بشود + هرگاه رضای مخدوم حاصل آورد و اعتماد پادشاه بروی تازه گشت جاه بیابد . و خصم بمالد . و مال کسب کند که جز جان همه چیز را عوض است

— نتیجه —

{۱۶} اگر پادشاهان در عفو و اغماض بسته گردانند و از هر که اندک خیانتی بینند در باب او بکراهت مثال دهند همیشه بر ایشان اعتماد نکنند و کارها مهمل شود و ایشان از لذت عفو بی نصیب مانند -

مأمون خلیفه میگوید: «لو یعلم اهل الجرائم لذتی فی العفو لاتونی تقربوا»:

جهانداران و زبردستان را هیچ پیرایه از عفو زیباتر نیست -

قال النبی صلعم: «الا انبئکم باشدکم من ملک نفسه عند الغضب»:

و پسندیده ترین سیرتی ملک را آنست که حلم خویشتن را در حوادث عقل کل را
سازد و در هیچ وقت اذاق خود را از لطفی بی ضعف و عنفی بی ظلم خالی نگذارد
تا کارها میان خوف و رجا روان باشد نه مخلصان نومید شوند و نه مفسدان
دلیر

(باب دوازدهم ۱۲ شیر و برادران)

(۱) باید دانست که هر بدکرداری را پاداشی است که هر آینه بار باب آن برسد و
بتأخیری که در میان افتد مغرور نباید شد که آنچه آمدنی است نزدیک باشد اگرچه
مدت گیرد و اگر کسی خواهد که بدکرداری خویش به تلبیس و تمویه پوشیده دارد
و بزرق و شکوفه خود را در لباس نیکوکاران جلوه کند چنانکه مردمان بر وی ثنا
گویند بدین وسیلت نتایج افعال ناپسندیده هرگز از وی مصروف نگردد و ثمرات
خبث باطن هرچه تمامتر بیاید آنگاه پند گیرد و باخلاق ستوده گراید -:

(۲) بدانکه هر ابتدا را انتهائی است و هرگاه که مدت عمر سپری شد و هنگام
اجل فراز آمد در آن لحظه تأخیر صورت نه بندد و نیز بنای کارهای عالم براین
بنا نهاده شده است بر اثر هر غم شادی چشم باید داشت . و در
عقب هر سروری شیونی توقع میباید کرد . و در همه احوال بقضای
آسمانی رضای باید داد که پیرایه خردمندان در حوادث صبر است -:

(۳) هرچه کرده شود مکافات آن از نیکی و بدی براندازه خویش چشم میباید

داشت. چه هر که تخم بپراگند ریع آن بیکان بر دارد —:

{۴} بدکردار مشهور جهانیان را مسخر عذاب خویش گرداند و از وخامت عواقب آن نیاندیشد تا بانند آن مبتلا گردد و آنگاه وجه صواب و طریق سداد اندران نشناسد —:

{۵} هرچه خود را و فرزندان خود را نه پسندند در باب دیگران روا ندارند تا فواتح و خواتم افعال ایشان به نام نیکو و ذکر باقی متحلی گردد و در دنیا و آخرت از تبعات بدکرداران مسلم ماند —:

—: نتیجه :—

{۶} در تعذیب جانوران اقدام روا ندارند مگر جاهلانی که میان خیر و شر و نفع و ضرر فرق نتوانند کرد و بحکم حمق خویش از عواقب اعمال غافل باشند و نظر بصیرت ایشان به خواتم کارها کم تواند رسید که علم اصحاب ضلالت از ادراک مصالح بر اطلاق قاصر است و حجاب جهل احراز سعادت را مانعی ظاهر. و خردمند هرچه خویشتن را نه پسندد در باب هم چون خودی چگونه روا دارد.

قال النبی صلعم: «کیف تبصر القذاة فی عین اخیک ولا تبصر الجذل فی عینک»

قذاة = خاشاک / جذل = کنده هیزم

ع

{ باب سیزدهم ۱۳ مهمان و پارسا }

{۱} نیک‌بخت نشمرند او را که در آرزوی چیزی بود و بدان نرسد چه تعذر مراد و ادراک سعادات بیشتر بر بخت است و اگر فرا نموده شود که قناعت به این سابق است مقبول خرد نگردد که قناعت از موجود ستوده است و از معدوم قانع بودن دلیل فتور دنائت و قصور همت است

{۲} هر که کاری پیش گیرد که در خور وی نبود و جامه پوشد که بر قد او نباشد بر خود خندیده بود. و هر که زبان خویش و اسلاف را بگذارد و در لغت و حرفت خلاف آن جایز شمرد کار او را استقامتی نباشد —

{۳} اقتدا با سلاف در جهالت و ضلالت از نتایج نادانی و حماقت است. و کسب هنر و تحصیل فضائل ذات نشان خرد و حصافت و دلیل عقل و کیاست است

{۴} گفته اند: «جاهل‌تر خلایق آنست که خویشتن در کاری اندازد که ملایم پیشه

وموافق نسب او نباشد و این باب بحزم و احتیاط پادشاهان متعلق است و هر
والی که او را بضبط ممالک و ترفیه رعایا و تربیت دوستان و قمع دشمنان میلی باشد
در این معانی تحفظ و تیقظ لازم شمرد و نگذارد که نااهل خویشتن را در اوزان اهل هنر
آرد و خود را به کریمان هم عنان کند چه اصطناع بندگان و نگاهداشت مراتب در کارهای
ملک و قوانین سیاست اصلی معتبر است که اگر این باب مهمل ماند میان پادشاهی
و دهقانی برعایت ناموس فرق نتوان کرد و اگر تفاوت منزلتها از میان برخیزد اراذل
مردمان بمنزله اوساط آیند و اوساط در مقابله اکابر . چون این رسم مستمر شود حشمت
ملوک و هیبت جهانداری بجای نماند و خلل آن بسیار باشد . همیشه همت
ملوک و اکابر بر بسته گردانیدن این طریق مقصور بوده است :

نتیجه

(۵) هر که از سمت موروث و هنر مکتسب خود اعراض نماید و خویشتن در کاری اندازد
که لایق حال او نباشد لابد در مقام تردد و حیرت افتد و تلهف و حسرت سود ندارد
و بازگشتن بکار خود تیسر نپذیرد . و مرد باید که بر عمل خویش ثبات

قدم ورزد و به هر آرزو دست در شاخی تازه نزند و بجمال شکوفه و طراوت
برگ آن فریفته نشود چون به حلاوت ثمرت و یمن عاقبت آن واثق نتواند بود

{ باب چهاردهم ۱۴ بلاذ و برهمنان }

(۱) در سخنان معاویه آمده است : «لَوْ كانَ بَيْني وَ بَيْنَ النّاسِ شَعْرَةٌ ماقَطَعُوها لِاَنَّهُمْ اِذا اَرْسَلُوها جَذَبْتُها وَ اِذا جَذَبُوها اَرْسَلْتُها» = یعنی
چنین باشد که اگر میان من و میان مردمان یک تار مویی در مجاذبت هرگز نتوانندی
گسست زیرا اگر ایشان سست بگذارندی بکشم و اگر بکشند بگذارم = یعنی بسطت دل
و کمال حلم من تا این حد است که با همه اهل عالم بدانم زیست و هیچ کس رشته نداند تا
لاجرم در چنان روزگاری که جماعت انبوه از کبار صحابه در حیات بودند امارت ا

در ضبط او آمد —:

{۲} ثبات و وقار ملوک را زیباتر حلیتی و تابان تر زینتی است چه فرمانهای ملوک در فروج و دماء و اموال و املاک جهانیان روا باشد. و اگر اخلاق خود را بحلم و دیانت آراسته ندارند از یک درشتخوئی جهانی رنجور شود و خلق آزرده و نفور گردند. بسی جانها و مالها در معرض هلاک و تفرقه افتد. و اصل حلم مشاورت است با اهل خرد و تجربت و تجنب از جاهل غافل که هیچ چیز را آن اثر نیست در مردم که همنشین را

قال النبی صلعم: «مثل الجلیس الصالح مثل الداری ان لم یحذک من عطره علقک من ریحه و مثل الجلیس السوء مثل الحداد ان لم یحرقک من شراره علقک من نتنه»

داری = عطار + ببک
= عطا کردن
احذاء
عطا کردن

{۳} اگر پادشاهی بسخاوت جهانی زرین کند یا بشجاعت ده مصاف بشکند چون از حلم بی بهره بود بیک عربده همه را باطل گرداند. و اگر در آن هر دو باب قصوری اتفاق افتد برفق همه جهانیان را شاکر توان داشت. و هم حلمی بی ثبات از

عیبی خالی ماند —.

{۴} هر پادشاهی را که همه ادوات ملک مجتمع بود چنانکه نه در هنگام عفو و حلم متابعت هوا جایز شمرد و نه در وقت عقوبت و خشم مطاوعت شیطان روا بیند و بنای اوامر و نواهی او بر قواعد تأمل و مشاورت آرمیده باشد. ملک او از استیلای دشمنان مصون ماند و از تسلط خصم مسلّم. چه اگر در ملازمت این سیرت غفلتی رود حظی که از مساعدت روزگار یافته باشد و بدان بر نظام کار و ضبط ملک استغنائی کرده باندک فحشی و خشمی متفرق شود و عواقب آن از هلاک و ندامت خالی نماند —:

{۵} مقرر است که سرمایه همه سعادات تقدیر آسمانی است اما بقا و نمای آن بخرد و حصافت پادشاه و باخلاص و مناصحت وزیر متعلق است. که چون پادشاه عالم و حلیم باشد و رای زن حلیم و خردمند دارد که به داد و غنا و نفاذ و مضا مذکور باشد و به تجربت و ممارست و نیک بندگی و شفقت مشهور در همه کارها مظفر و منصور شود و به هر جانب که روی آرد فتح و نصرت و اقبال و دولت

در قفای او میروند و همیشه کوس و چتر به آواز و اشارت موکب او میدارند
و دشمنان را مقهور و منهزم بردی سپارند. و اگر بحب هوا کاری
مثال دهد و جانب مصلحت را بی رعایت گذارد بر رای وزیر و رفق و
لطف او آن مهم تلقی گردد و تدارک آن [illegible] تعذر نماند :

(۶) یکی از شرایط بندگی آنست که در همه معانی مشارکت طلبیده شود و میان غم و شادی
و مکروه و محبوب فرق کرده نیاید :

(۷) مبادا که شاه را باضطرار غمناک باید بود و اگر العیاذ بالله غمی حادث گردد
[illegible] مردان در ملازمت سیرت ثبات و محافظت [illegible] صبر تقدیم فرماید چه
روشن او را مقرر است که جزع رنج زیادت کند که گفته اند: «المصیبة للصابر
واحدة وللجازع اثنتان» :

(۸) پادشاه موفق آنست که چون مهمی حادث گشت وجه تدارک آن بر کمال
حصافت او پوشیده نماند و طریق تلافی پیش را بر فکرت او مشتبه نگردد. و
تفصی از چنین حوادث جز بعقل و ثبات خرد ممکن نشود :

(۹) خون ریختن بناحق کاری صعب است و بی تحمل بر آن پیوستن عاقبتی وخیم
دارد و پشیمانی و حسرت در آن مفید نباشد. و گذشته را باز نتوان آورد
و مرده را زنده نتوان کرد :

(۱۰) بدگوهر لئیم به هیچ پیرایه جمال نگیرد و علم و مال او را بزینت وفا و کرم آراسته
نگرداند. اگر در ترشیح او سعی رود هم چنان باشد که سگ را طوق مرصع فرمایند
قال النبی صلعم: «واضع العلم فی غیر اهله کمعلق الجوهر و اللؤلؤ علی الخنازیر»

(۱۱) باید که پادشاه نااهلان را محرم اسرار ندارد تا خردمندی آزموده نباشد
در مهمی با او مشورت نکند. و از [illegible] بی باک بدگوهر [illegible] پرهیز فرض
داند :

(۱۲) هر که را سعادت ازلی یار باشد مناصحت مخلصان و موعظت مشفقان را عزیز
دارد :

(۱۳) بندگان از برای آن کار باشند تا در حوادث خود را سپر گردانند و آنرا
فایده عمر و ثمره دولت شمرند هر چند که نفاذ کارها باقبال مخدومان متعلق است

همت

و بندگان را امل آن نتواند بود که پیش کفایت همتی بی وسیلت مخدوم باز شوند
اما شرط اخلاص اینست که در هنگام فترت اگر فدا مقبول باشد خویشتن در میان
نهند . و اگر کسی را بخت یاری کند و ملازمت این سیرت و احیای این سنت
دست دهد در آن مجدت صلت چشم نتوان داشت

{۱۴} فایدهٔ کیاست آنست که عواقب کارها دیده آید و در مصالح حال و مآل
غفلت نورزند چه اگر کسی همهٔ ادوات بزرگی فراهم آرد چون استعمال بوقت
و در محل دست ندهد از منافع آن بی بهره ماند —:

{۱۵} پادشاه موفق آنست که تأمل او از خواتم کارها قاصر نیاید و نظر بصیرت او
به اواخر اعمال محیط گردد و همت به اختیار رسم آزاری و ایثار نیکوکاری مصروف
دارد و سخن بندگان ناصح استماع نماید —:

{۱۶} دو تن [illegible] واسیر اندوه باشند — یکی آنکه همت به بدر
[illegible] دارد . دیگر آنکه در حال قدرت [illegible] اگردن فرض شمرد — و
[illegible] وقع همت ایشان در دنیا اندک است . [illegible]

آخرت بسیار —:

{۱۷} از دو تن دوری باید گزیدن . یکی آنکه نیکی و بدی را یگسان
شمرد و ثواب و عقاب، عقبی را انکار دارد . دیگر آنکه چشم را از
نظر حرام . و گوش را از استماع فحش و غیبت . و فرج را از ناشایسته
. و دل را از اندیشهٔ حرص و حسد باز نتواند داشت —:

{۱۸} سه تن حاضر جواب توانند بود . پادشاهی که بر ذخایر خویش
لشکر و رعیت را شرکت دهد . و زن که برای جفت خویش ساخته
و پرداخته آید . و عالمی که اعمال او بتوفیق آراسته باشد .

{۱۹} در تعذیب دو تن سزاوار است که مبالغت شود . یکی آنکه بی گناه را عقوبت
فرماید . و آنکه در سؤال با مردان الحاح کند و اگر عذر گویند نشنود —:

{۲۰} سه تن آرزوی سه چیز برند و نیابند . مفسدی که ثواب مصلحان
چشم دارد . و بخیلی که ثنای اهل مروت توقع کند . و جاهلی که از سر
شهوت و غضب برخیزد و تمنای آن دارد که در آخرت جان او با جان

نیک مردان برابر بود —:

{۲۱} سه تن خود را در رنج اندازند . یکی آنکه در مصاف خود را فرد گذارد تا زخمی گران یابد . و بازرگانی حریص و بی وارث که در جمع مال از وجه ربا و حرام میکوشد تا ناگاه بقصد حاسدی سپری شود و مال باقی و تمامی مال ضایع بماند و بی تمتعی مدتها در رنج بود . و پیری که زن جوان نکاح خواهد و از وی هر روز سخن ردی شنود و از سوز آن تهمت بر تمنی مرگ مقصور میکرداند و آخر هلاک او در آن زن باشد —:

{۲۲} مخدومان در چشم سه طایفه سبک نمایند . بنده فراخ سخن که آداب مفاوضت مخدومان نداند و گاه و بیگاه در خواست ونشدت و جسارت و شتام با ایشان برابر باشد و مخدوم هم مزاح دوست و فحاش باشد و از رفعت منزلت و نخوت سیادت بی بهره ماند . و بنده خائن و مستولی بر اموال مخدوم چنانکه به اندک مدت مال او از مال مخدوم درگذرد و خود را رجحان صورت کند . و بنده که در حریم مخدوم بی استحقاق منزلت اعتماد یابد و به مخالطت ایشان بر اسرار واقف گردد و بدان مغرور شود

{۲۳} سه تن مفتیع و سبکسار توانند بود . آنکه جاهل سفیه را براه راست خواند و بطلب علم تحریص نماید . و چونکه جاهل مستظهر گشت از وی پس بسی ناسزا شنود و ندامت فاید ندهد — و آنکه احمق بی عاقبت را به تألف نه در محل بر خویشتن مستولی دارد و بر کارها واقف و بر اسرار محرم گرداند تا هر ساعت دروغی از وی روایت کند و منکری بر وی حوالت و انگشت گزیدن دست نگیرد — و آنکه سر با کسی گوید که در کتمان سر خویش به تألف و تیقظ مدلول نباشد —:

{۲۴} جهل و خفت سه تن به حرکات و سکنات ایشان ظاهر گردد — آنکه مال خویش بدست اجنبی ودیعت نهد و ناشناخته را میان خود و خصم حاکم سازد — و آنکه دعوی شجاعت . و صبر . و کرب مال . و تألف دوستان . و ضبط اعمال کند . و بر آن دعوی در روز جنگ . و هنگام نکبت . و میان توانگران . و وقت قهر دشمنان . و به فرصت استیلا بر پادشاهان برهانی نتواند نمود — و آنکه گوید : « من از

آرزوهای جسمانی فارغ و اقبال من بر لذت روحانی مقصور است؛
و در همهٔ احوال سخرهٔ هوا باشد و قبلهٔ دل احکام خشم و شهوت را شناسد

(۲۵) سه تن در خویشتن کمان مهارت دارند و هنوز در مقابلهٔ جهالت باشند
مطربی نوآموز که هرچند گویند زخمهٔ او با ساز و الحان یاران نسازد و نیامیزد
و تمییز زیر و بم آن در صعود و نزول نشناسد — و نقاش بی تجربت
که دعوی صورتگری پیوندد و رنگ آمیزی نداند — و شوخ بی مایه که در
محافل لاف کارگزاری زند و چون در معرض مهمی افتد از زیر دستان دو چند
سفته خواهد —:

(۲۶) سه کس تباه حق در کارها شروع نمایند — آنکه تصلف دروغ بسیار
کند و قول و فعل را به تحقیق نرساند — و کاهلی که بر خشم قادر نباشد —
و پادشاهی که هر کسی را بر عزایم خویش خاصه در کارهای بزرگ اطلاع دهد —:

(۲۷) دو تن همیشه از شادکامی دور و بی نصیب باشند — عالمی که بصحبت جاهلی مبتلا
گردد — و بدخویی که از اخلاق ناپسندیدهٔ خویش به هیچ تأویل خلاص نیابد —

(۲۸) چهار تن مرد از بزه و نیک از بد نمی‌شناسند
آنکه به دردی دائم و علتی هائل مبتلا باشد و اندیشه دیگر نپردازد — و بندهٔ
خائن گنه‌کار که در مواجههٔ مخدوم جابر کامکار افتد — و آنکه با دشمن شجاع در
کارزار آویزد و ذهن او از تمامی کار منقطع شود — و ستمکاری بی‌باک که
در دست ظالمی از خود قوی‌تر درماند و در انتظار بلاهای بزرگ نشیند —:

(۲۹) چهار تن همه نیکی‌ها را گم کنند — آنکه جور و تهور را فضیلت شمرد —
و آنکه برای خویش معجب باشد — و آنکه بدمنشی را الف گیرد —
و آنکه زود در خشم شود و دیر بر رضا گراید —:

(۳۰) ثقت خردمندان بچهار تن مستحکم نگردد — مار آشفته — دزد گرسنه
پادشاه بی‌رحمت — حاکم بی‌دیانت —:

(۳۱) چهار تن را اهلیت اعتماد نتواند بود — دزد متعمد — و چشم‌شستهٔ فحاش
و آزرده که با غرور — و اندک عقل نادان —:

(۳۲) از جهت پنج نوع از زنان غم خوردن مباح است — آنکه اصلی

کریم و ذاتی شریف و جمالی رائع و عفافی شایع دارد} و آنکه {دانا و بردبار و یکدل} باشد . و آنکه {در همه ابواب نصیحت ورزد} و حضور و غیبت فی رعایت جفوت نگذارد} . و آنکه در {نیک و بد و خیر و شر موافقت و انقیاد را شعار سازد} . و آنکه {منفعت او بر مؤنت رجحان یابد و یمن قدم و خجستگی صحبت او مشاهدت افتد} :-

{۲۳} مال به نزدیک پنج تن از جان عزیز تر است آنکه جنگ برای اجرت کند و آنکه زیر دیوارهای گران برای دانگانه سنج گیرد و آنکه به بازرگانی در دریا رود و آنکه در معادن به مزدوری الستد و آنکه تعرض اصحاب فرمان و ارباب مقدرت به اغراء خصمان جائز بیند

دانگانه
شراکت
سنج
سرداب

{۲۴} هفت تن بیک ارتکاب خدمت همه عمر تباه کنند آنکه احسان و مروت خود به منت و اذیت باطل گرداند . پادشاهی که بنده کاهل دروغ زن را تربیت فرماید . مهتری که درشت خوئی و عقوبت او بر صلت و مسرت او بچربد . مادری مشفق که در تعهد فرزند عاق مبالغت فرماید . آزاد مرد سخی که بدعهد

مکار را در ودیعت خویش معتمد پندارد . آنکه به دولت دوستان فخر کند . و آنکه زاهد ان را از عقیدت اخلاص لازم نشمرد و ظاهر و باطن در حق ایشان یکسان ندارد :-

{۲۵} پنج چیز همه اوصاف ستوده را باطل گرداند خشم علم مرد را در لباس تهتک عرض دهد و علم او در ضیعت جهل فرا نماید . و غم عقل را به پوشاند و تن را نزار کند . و کارزارها در مصافها نفس را به فنا سپارد . و گرسنگی و تشنگی جانوران را نا چیز گرداند :-

{۲۶} خردمند را با شش تن آشنائی نتواند بود . آنکه مشورت با کسی کند که از پیرایه عقل عاطل است . خرد حوصله که از کارهای شایگان ننگ دارد . دروغ زنی که برای خویش اعجاب نماید . حریصی که مال را بر نفس ترجیح دهد . منغصی که سفر دور و درست اختیار کند . خویشتن بینی که استاد و مخدوم سیرت او نه پسندد

{۲۷} ده تن را نشاید آزمود الا در ده موضع شجاع را به جنگ بزرگر را در کشاورزی مخدوم را در ضجرت بازرگانرا وقت حساب دوست را

در احتیاج اهل را در ایام نکبت زاهد را در احراز ثواب فاقه‌زده را در صبر توانگر شده را در دوستی صلاح و عزیمت کسی را که ترک مال و زنان بگوید از سر قدرت در خویشتن داری —:

(۳۸) بر بندگان قدیم لوازم عبودیت و ادای فرائض طاعت واجب است . و اگر توفیق یابند بر آن محمدت چشم ندارند با آنکه سوابق کرامات و سوالف عواطف پادشاهانه بر خدمت بندگان رجحان پیدا و روشن دارد . و اگر هزار سال عمر باشد و در طلب رضا و تحری فراغ ملک مستغرق گردانند از هزار یک آن شکر نتوانند گذارد —:

(۳۹) هر که به عنایت ازلی مخصوص گشت نمودار افعال و تجارب متقدمان و اشارت حکیمان باشد و بنای کارهای حال و استقبال و مصلحت امروز و فردا بر قاعدهٔ حکمت و بنیاد حصافت نهد و به استقلال و استبداد در کارها خوض و مسارعت ننماید و تعجیل روا ندارد

— نتیجه —

(۴۰) نیکوتر سیرتی و پسندیده‌تر طریقتی ملوک را که هم نفس ایشان مهذب و مکرم گردد و هم لشکر و رعیت شاکر و خوشنود باشند و هم ملک و دولت پایدار ماند حلم است . قال عز من قائل : « وَلَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ »: فقال النبی صلعم : « مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ حُسْنُ الْخُلْقِ »: زیرا که فواید سخاوت یک طایفه مخصوص تواند بود . و شجاعت در عمرها وقتی بکار آید . و حلم در تمامت امور مطلوبست و منافع آن خاص و عام را و لشکر و رعیت را شامل —

{ باب پانزدهم ۱۵ سیاحت گوو ز گو }

{۱} در بعضی از طبایع این باشد که نزدیکان تخت را باکرام و اعزاز مخصوص
باید گردانید . و مرد از خاندان قدیم باید طلبید و بهمت باختیار اشراف
و مهتران معروف داشت این همه گفتند اما عاقلان دانند که خاندان مرد خرد
و دانش است و شرف او کوتاه دستی و پرهیزکاری . و شریف و گزیده آنکس
تواند بود که پادشاه وقت و خسرو زمانه او را برگزیند و مشرف گرداند
قال بعض الملوک : « نحن الزمان من رفعناه ارتفع و من
وضعناه اتضع » : و از عادت روزگار مالش اکابر و بر درمش اراذل
معهود است و هیچ زیرک آنرا محال و مستنکر نشمرد . و هرگاه که لیئمی در بهرمن
وجاهت افتد نکبت کریمی توقع باید کرد

{۲} ملوک را این همت باشد که پروردگان خود را کار فرمایند و اعتماد بر انشا و دولت
خویش مقصور دارد و آنهم از فایدهٔ خالی نیست که چون خدمتکار از حقارت ذات
خویش باز اندیشد شکر ایثار و اختیار لازم تر شمرد زیرا که دریافتن آن رتبت خود را

براعت
روشنی و فضیلت

دالتی دیگر صورت نتواند کرد اما این باب آنگاه متمکن تواند بود که عفاف و مورث و مکتسب
جمع باشد و حلیت فضل و براعت حاصل . چه بی این مقدمات نه نام نیک بندگی در
آید و نه لباس حق گذاری چست — در جمله بر پادشاهان تعرف حال خدمتکاران
و شناخت کفایت اندازهٔ هریک فرض است تا بر بدیهه برکسی اعتماد نفرمایند که موجب
حسرت و ندامت شود — :

{۳} نام راعاقبت دار است و حد دروغ زن در آنزمان دار بود که اگر کسی
به نمامی و غمز و سعایت دیگری را در بلا افکندی چون افترای او اندر ان ظاهر گشتی همان
عقوبت که متهم مظلوم را خواستندی کردن در حق کذاب تقدیم افتادی . و نیکوکاری
هرگز ضایع نشود و جزای بدکرداری به هیچ تاویل در توقف نماند و عاقل باید که از
ظلم و ایذای به پرهیزد و اسباب مقام دنیا و توشهٔ راه آخرت بصلاح و کم آزاری
بسازد — :

— نتیجه —

{۴} قوی تر رکنی در این معانی شناختن اصطناع و محل اصطناع است . و پادشاه

باید که صنایع خود را با انواع امتحان بر سنگ زند و عیار رای و رویت و اخلاص و مناصحت هر یک معلوم گرداند که مایهٔ خدمت ملوک سداد است و عمدهٔ سداد خداپرستی و دیانت است و آدمی را هیچ فضیلت از آن قوی‌تر نیست که پیغمبر صلعم گفت: کُلُّکُم بَنو آدَمَ طَفُّ الصّاعِ لِاَحَدٍ عَلیٰ اَحَدٍ فَضْلٌ اِلّا بالتقوی و صفت ورع آنگاه جمال گیرد که اسلاف به نزاهت و تعفف مذکور باشند و به صیانت و تقشف مشهور. و هرگاه که سلف را این شرف حاصل آمد و صحت انتمای خلف بر ایشان از وجه عفت والده ثابت گشت و هنر ذات و محاسن صفات این مفاخر بیاراست استحقاق سعادت و استقلال ترشیح و تربیت روشن شود. و اگر در این شرایط شبهتی ثابت شود البته نشاید که در معرض محرمیت افتد و در اسرار ملک مجال مداخلت یابد که از آن خلل‌ها زاید و اثر آن بدت پیدا آید و مضرت بسیار بهر وقت در راه باشد و به هیچ تأویلی صورت نه بندد. و چون در این مراتب که اصل و عمده است احتیاطی بلیغ رفت صدق خدمت‌کار و اعراض او از تحریف و تدویر و تفاوت و تناقض باید که هم تقریر پذیرد و راستی و امانت در قول

و فعل به تحقیق بپیوندد چه تهمت دروغ عظیم است و نزدیکان پادشاهان را تحرز و تجنب از آن لازم و فریضه باشد. و اگر کسی را این فضیلت فراهم آید تا بحق‌گذاری و وفاداری شهرتی تمام نیابد و اخلاص او در حق دیگران آزموده نشود ثقت پادشاهان بدو هرگز مستحکم نگردد که سست حزم و سست همت و دون مروت قدر انعام و کرامت جز این نداند و هر جانب که باران بیند پوستین بگرداند. و کافی خردمند و داهی هنرمند پادشاهان دادن از این سمت کریه دورتر دارد. و با اتفاقات رای پادشاه نیکوتر که به محاسن ذات چاکران اتفاق افتد نه به تجمل و استظهار تمول بسیار چه تجمل خدمتکار به پادشاه عقل و کیاست است و استظهار علم و کفایت و اسباب ظاهر در چشم اصحاب بصیرت و دل ارباب بصارت وزنی نیارد —

{باب شانزدهم ۱۶ شاهزاده و یاران او}

{۱} کارهای دنیا بتقدیر آسمانی منوط است و بکوشش و جهد آدمی فایدتی بیشتر ممکن نگردد . و آن اولیتر که خردمند در طلب آن جدّ ننماید و نفس خطیر و عمر عزیز خود را فدای مرداری بسیار خصم نگرداند چه بسعی مردم در روزی زیادت و نقصان صورت نه بندد و حاصل تکاپوی جز وبال و تبعت نباشد —

{۲} منافع رای راست و فواید تدبیر درست بر همه اسباب سابق است و هر کرا پای بر سنگ آید انتعاش او جز به نتایج عقل در امکان نیاید و مرد را بغایت نهمت و قصارای امنیت خرد و حصافت رساند —

{۳} کارها بجهد و قصد میسر گردد و برکات کسب و میامن مجاهدت مردم را در معرض دوستکامی و مسرت آرد و بلباس شادکامی و بهجت آراسته گرداند . و هر که همت بکاری مصروف داشت و عزیمت در طلب چیزی مصمم گردانید تا آنگاه بدان مقصود برسد و بقضیت کیاست غرض او در قبضهٔ تعذر نماند —

{۴} هر که در مقام توکل ثبات قدم ورزد و آنرا بصدق نیت مزین گرداند ثمرات

آن در دین و دنیا هرچه مهناتر بیابد —

{۵} اجتهاد و جمال و عقل آنگاه ثمرت دهد که قضای آسمانی موافقت نماید —

{۶} بر شاهین خرد و تجربت و ذکاء و فطنت و هیچ اهلیت جهانداری را از حلم و علم روشن‌تر نیست و استحقاق پادشاه بدین اشارت چون آفتاب تابان هویدا گشت و بر جهان آفرین موضع ترشیح و استقلال پوشیده نماند قوله تعالی «الله اعلم حیث یجعل رسالته»:

{۷} چون بیوفائی دنیا شناختم و بدانستم که این عروس زال بسیار شاهان را خورد و بسی عاشقان سرانداز را از پای درآورد باخود گفتم که ای ابله! دل در کسی درمی‌بندی که دست رد بسینهٔ هزار پادشاه کامگار و شهریار جبار نهاده است و هزاران هزار برنای توانای جهان نادیده از پای درآورده و سر بباد هلاک داده هم خویشتن را دریاب که وقت تنگ است و عمر کوتاه و راه دراز در پیش —

— تمّه —

نمره ۲۷۷ – ۸

(۸) عقل عمدهٔ سعادت و مفتاح نعمت است و هر که بدان فضیلت متحلی بود
و جمال حلم و ثبات بدان پیوسته سزاوار دولت و شایان عزت و نعمت
گشت. اما ثمرات آن به تقدیر ازلی متعلق است. و پادشاه‌زادهٔ بر
در شهر ماطرون نوشته بود که اصل سعادت قضای آسمانی است و
کل اسباب و وسایل ضایع و باطل است —

بازبینی شد
۱۳۷۱

کتابخانه آستان قدس
ویژه‌خطی
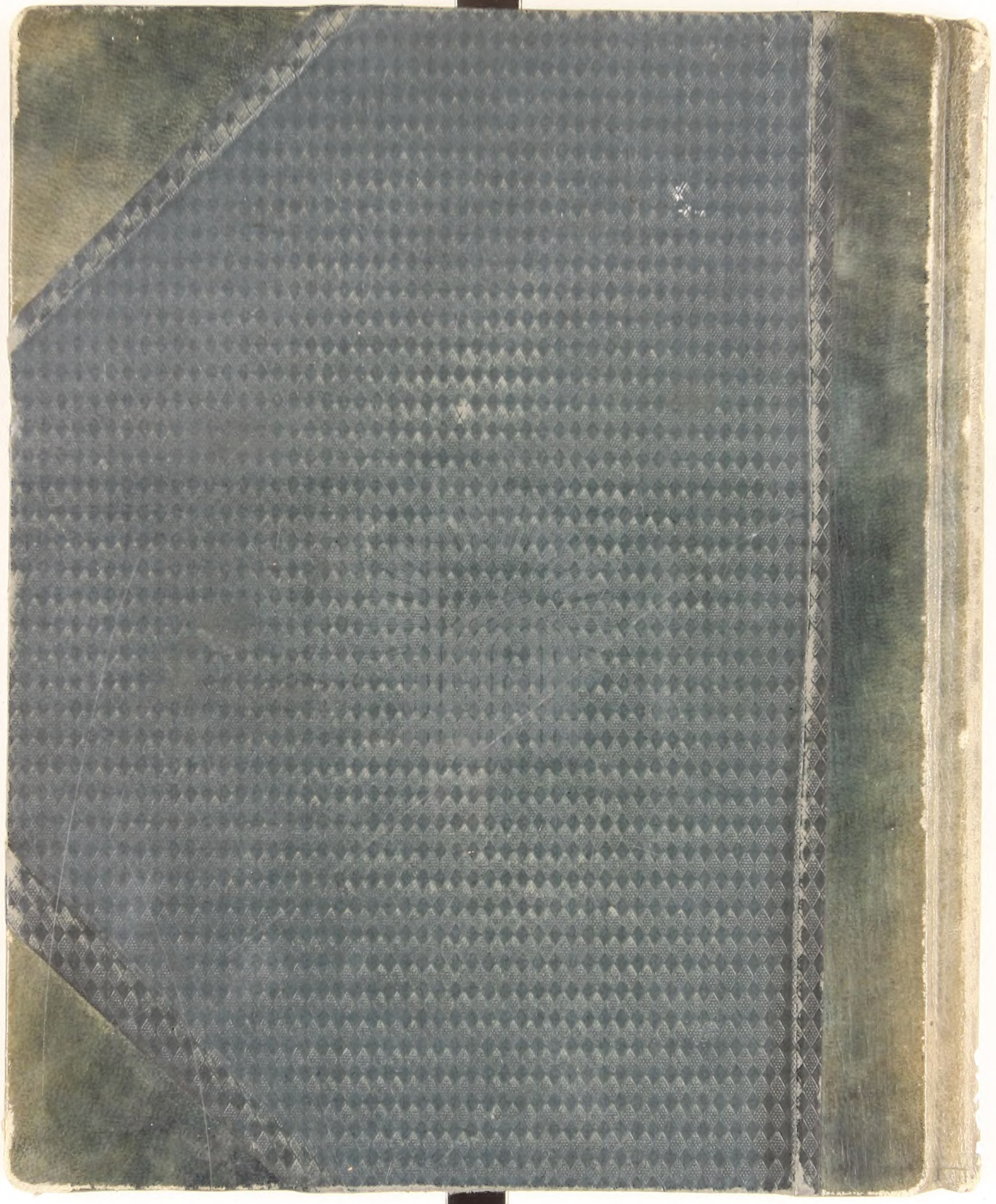
ل۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد